

کاریکااتور

بچه ها ،
آرژانتین بد نگذره !

سال دهم شماره ۴۵۰ یکشنبه ۱۳

آذر ۲۵۳۶

تک شماره فقط ۲ تومان



میهمان نوازی



سنت ۳۰۰۰ ساله‌ها

... سنتی غرورآفرین که ثمره‌اش شکوفائی لبخند روی لبهای مردم سراسر جهان است. باهما پرواز کنید، پروازی شیرین با محبتی ۳۰۰۰ ساله. هواپیمائی ملی ایران "هما" اکنون با گسترش کامل خطوط پرواز خویش نامی پر افتخار در عرصه رقابتهای فاتحان بزرگ آسمان است. "هما" نه تنها آخرین و جدیدترین امکانات هوائی را در اختیار شما قرار میدهد، بلکه با صمیمانه‌ترین و گرمترین میهمان‌نوازیها با استقبال

شما می‌آید، با سنت ۳۰۰۰ ساله شما و "هما".
برای کسب اطلاعات بیشتر و رزرو بلیط با آژانس مسافرتی خود و یا با دفتر هواپیمائی ملی ایران تماس بگیرید.

خیابان ویلا شماره ۴۴ تلفن ۹۱۱۲۵۸۰ - ۹۱۱۲۵۹۱
میدان فردوسی تلفن ۸۲۶۵۳۲ - ۹۱۱۲۵۸۰
خیابان شاهرضا تلفن ۸۲۵۰۶۱ - ۹۱۱۲۵۹۹



سیاهکاری موقوف

واژه‌ی سیاه - غالباً با واژه‌های دیگری که ترکیب شود، معنا و مفهومی نا پسند و نا خوش آیند پیدامیکنند از قبیل: زمستان سیاه - بازار سیاه - روی سیاه - لیست سیاه - سیاه بهارگشت - سیاه‌روزی - سیاه‌بندی - و امثال اینها ... اصولاً سیاهی - به استثنای مواردی که به رنگ پوست انسانها مربوط میشود و برخی از طرفداران تبعیض نژادی، روی آن تعصب‌دور از منطق و نابخردانه‌ای دارند - همیشه نقطه‌ی مقابل نور و روشنی بوده و رنگ عزا و نفرت و وحشت و شاید روی همین اصل بوده که شاعر گفته است:

در نومی - بسی امید است
پایان شب سیه - سفید است
اما در میان چند اصطلاحی که به آنها اشاره شد، این اصطلاح (بازار سیاه) بیش از همه درخور بحث است بخصوص این روزها که ما در آستانه‌ی زمستان قرار داریم و مقتضیات فصل سرما - زمینه‌های مساعدی را فراهم می‌آورد تا برخی کسبه سودجو و از خدا بی‌خبر - طبق معمول سنواتی - به احتکار ما یحتاج عمومی و ضروری مردم - دست یا زند و بازار سیاه بوجود بیاورند.

حتماً فراموش نکردم که سه‌چهار هفته پیش که سرمای زودرس همه را غافلگیر کرد - یکمرتبه برخی

از ما یحتاج زندگی مردم بخصوص گاز و نفت - کمیاب شد و بازار سیاه پیدا کرد و مردم حتی برای خرید نفت، صف کشیدند و درمی‌قیقه و تنگنا - قرار گرفتند.

هم اکنون که هنوز پائیز - بی پایان نرسیده و از برف و یخبندان خبری نیست - بخاری کمیاب و گران است - تخم مرغ را دانه‌ای ده ریال می‌فروشتند - قیمت حبوبات - طبق نوشته‌ی نشریات اقتصادی - روز بروز قوس صعودی طی میکند و سایر نیازمندی‌های مردم - بویژه ما یحتاج زمستانی نیز - کم و بیش وضع مشابهی دارند.

اینها دیگر گرانی طبیعی نیستند بلکه باید اسمشان را گذاشت (گرانی موسمی) یا همانطور که بارها گفته‌اند: گرانی مصنوعی که در حقیقت همان بازار سیاه است. البته این یک امر طبیعی است که در زمستان - نوعی سیاه بهار گوشت سرو کلفتش پیدا میشود - یا مثلاً میزان مصرف لاستیک یخ‌شکن و زنجیر چرخ، بالا میرود - ولی نباید اجازه داد که یکمده فرصت طلب و سودجوی حرفه‌ای، از این فرصت‌ها سوء استفاده کنند و آتش گرانی را بیش از پیش - دامن‌بزنند و تا آنجا که زورشان میرسد و تیغ شان میبرد - خلق خدا را بچاپندو بدوشند و لخت کنند.

درست است که باستان - نمودارهای بانک مرکزی - در آمد سرانه افزایش پیدا کرده یا بقول کارشناسان اقتصادی: افزایش بی‌رویه دستمزدها - در آمدها را بالا برده - با اینوصف هنوز بسیاریند طبقاتی که حقوق ثابت و درآمد اندک آنها، تکافوی هزینه‌های سنگین زندگی شان را نمیکند و در نتیجه برای این طبقات، آنهم در آستانه‌ی زمستان - بازار سیاه گرانی مصنوعی، همان اصطلاح مشهور و قدیمی (زمستان سیاه) را مصداق می‌بخشد.

گرانی خواه طبیعی باشد و خواه مصنوعی - برای خیلی از طبقات بی تفاوت است و بی اهمیت - آنها اصلاً فکرش را هم نمیکند که مساله ای بنام گرانی وجود دارد - بنا بر این باید بفکر طبقات کم درآمد بود - باید در اندیشه‌ی طبقات



- آخیش، نمیدونی دنیای کامپیوتر شه عالمی داره



بی‌اثبت صادقانه و صمیمانه کمربند خدمت ملت ببندید ... اگر احساس میکنید که بازار سیاه - در شرف تکوین است آنرا در نقطه خفه کنید و بهمه ثابت کنید که دیگر دوران سیاهکاری و کسب درآمدهای سرشار و نامشروع موقوف شده ... اگر در اطاق اصناف یا کمیته‌ی حمایت از مصرف کننده یا هر سازمان و تشکیلات دیگری - کسانی هستند که خدای نخواستہ منافع فردی را بر منافع جامعه، ترجیح میدهند - آنها را طرد کنید ... و بالاخره نگذارید که بسیاری از هموطنان - هموطنان شما - بیش از این، فشار گرانی را بر دوش‌های خود تحمل کنند و زمستان را سخت بگذرانند و بخود وعده‌دهند که بزرگ نمیر، بهار میاد.

متوسط و فرودین بود - که با تمام وجود خود، گرانی را لمس میکنند - که دخل و خرجشان همیشه نامتعال است - و سالیانه که حل مشکل خانه و مسکن و مبارزه با گرانی را - فقط روی کاغذ می‌بینند و در اخبار روزنامه‌ها میخوانند.

ما نمیدانیم اطاق اصناف چرا تعارفات و تشریفات زائد را، کنار نمیگذارد؟ چرا وعده و وعیدهایش را، از قوه به فعل در نمی‌آورد؟ چرا نارسائی‌های خود را، به خود کفائی تبدیل نمیکند؟ و باز هم نمیدانیم که کمیته‌ی حمایت از مصرف کننده، تاکی میخواهد فقط اسقاط تکلیف کند و بهیمین سبک و روش (باری بهر جهت) ادامه دهد؟

نخست وزیر برای مقابله با حوادث زمستانی دستوراتی صادر کرد.



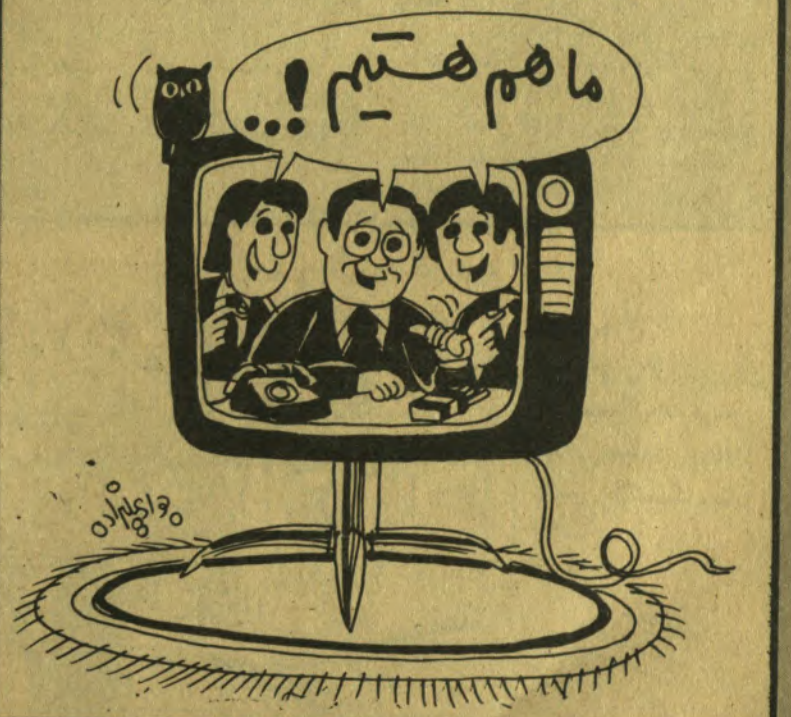
دانشجویان دانشکده زبان فارسی استکھلم از روی مجله جوانان خواندن و نوشتن یاد می گیرند.



بزودی نفت از مزرعه بدست خواهد آمد



دشمن زبان فارسی تنها زبان تازی نیست



نهضت خام خواری رواج یافته است



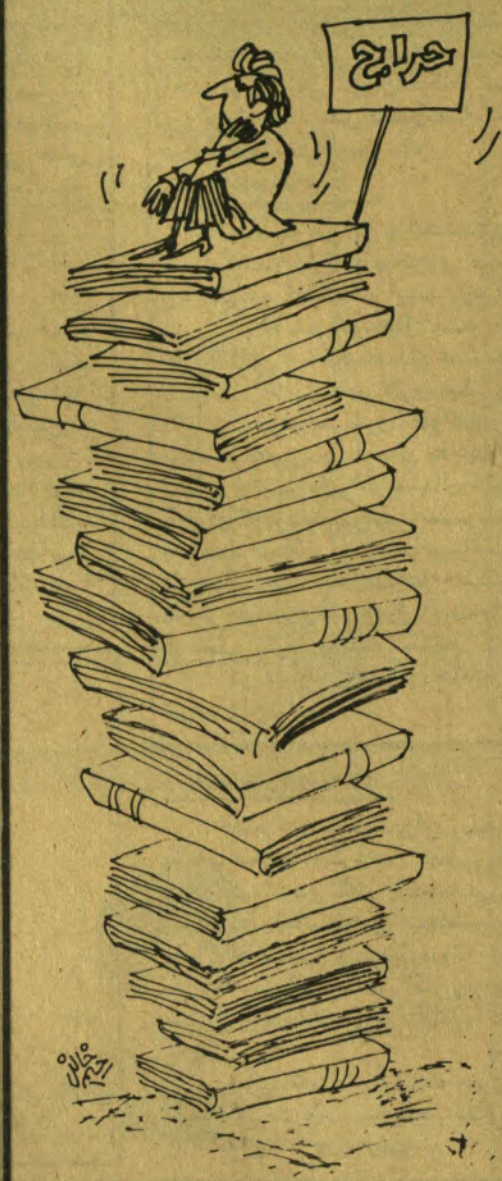
پوشاک زمستانی گران است.



ترافیک تهران یکی از علل طلاق است.



پایان هفته کتاب



سرمایه خردگی شیوع یافته



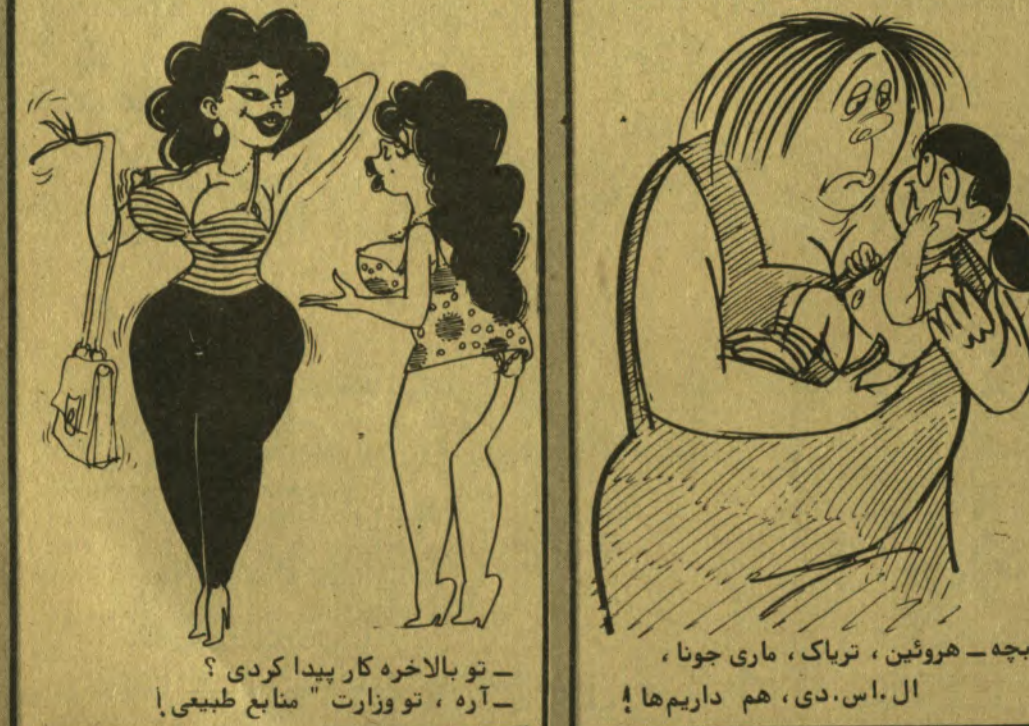
مردم بخش شهریار به بخشدارشان که بتازگی فرماندار الیگودرز شده در مجلس تودیع یک اتومبیل ۲۶۰ هزار تومانی هدیه کردند.

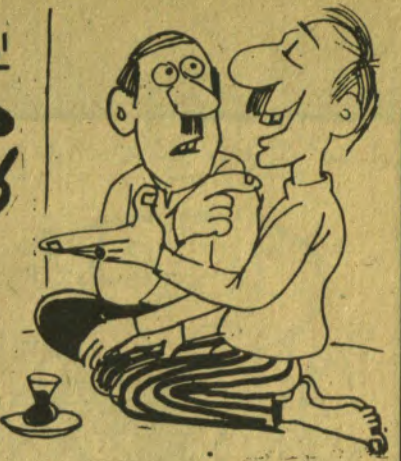


وزیر بهداشت و بهزیستی: در مقابل دکانهای پزشکی سوپر مارکت باز می کنم.



یک دختر بچه قاچاقچی از آب در آمد





مدد کار اجتماعی کاریکاتور در خدمت شما

خواستم از ورکشستی خودم جلو گیری کنم چون صف های جلوی سینماهای نمایش دهنده این نوع فیلم ها آنقدر طولانی و دراز بود که ناچار میشدم بلیط ده تومانی را از بازار سیاه به هفتاد تومان بخرم . میخواستم از شما سؤال کنم چرا ترتیبی نمیدهند که جلوی اینجور بازار سیاهها گرفته شود .

" ارداتمند - کامبیز - ج "

کامبیز خان زیاد ناراحت نشو بالاخره صاحبان سینماها هم باید یک لقمه نان بخورند یا نه ؟

در بعضی مدارس دانش آموزان یک روز در میان به مدرسه میروند .



اینو بزرگترها بهش میگن امروز برو فردا بیا !

جواب :

آقای عزیز پیشنهاد شما صددر صد درست و منطقی است ولی من روی عقیده شما یک نظر اصلاحی دارم و آن این است که مسئولین امر بجای " هفته کتابهای مدارس " باید " سال کتابهای مدارس " را بر پا کنند . چون مسئله کمبود کتاب مسئله یک هفته و دو هفته و یک ماه نیست . نمیدانم شما فیلم های جشنواره تهران را دیده اید یا نه . من دیدهام البته چند تایش را علتی هم که فقط چندتا از این فیلم ها رادیدهام این است که

* نمیدانم اطلاع دارید یا خیر که بخاری بازار سیاه پیدا کرده و گیر احدى هم نمیداد . بخدا قسم الان سه هفته میشود که دربدر دنبال یک دانه از این بخاری ها توی بازار میگردم ولی پیدانمی کنم . که پیدانمی کنم نمیدانم توی این زمستانی چطور خودم و خانواده ام را گرم کنم خواهش میکنم کمک کنید .

" بانقدیم احترام - قلی - ک "

قلی جان تنها کمکی که میتوانم بتو و خانواده ات بکنم این است که هر وقت دیدید هوا سرد شده دمب همدیگر را بگیرید و توی اطاق شروع کنید به دویدن مطمئن باش در عرض چند دقیقه همگی گرم میشوید اما باید مواظب باشید طوری بدوید که همسایه طبقه پائینی از صدای پایتان ناراحت نشود .

بدنبال چاپ خبر مربوط به یک کودک هشت ساله ۹۵ کیلویی در اروند رود ، اخیرا " خبرنگار زبل کاریکاتور موفق به کشف یک دعوتنامه " خصوصی از طرف شرکت واحد اتوبوسرانی تهران خطاب به این کودک شد . متن دعوتنامه " خیالی فوق بشری زیر است .

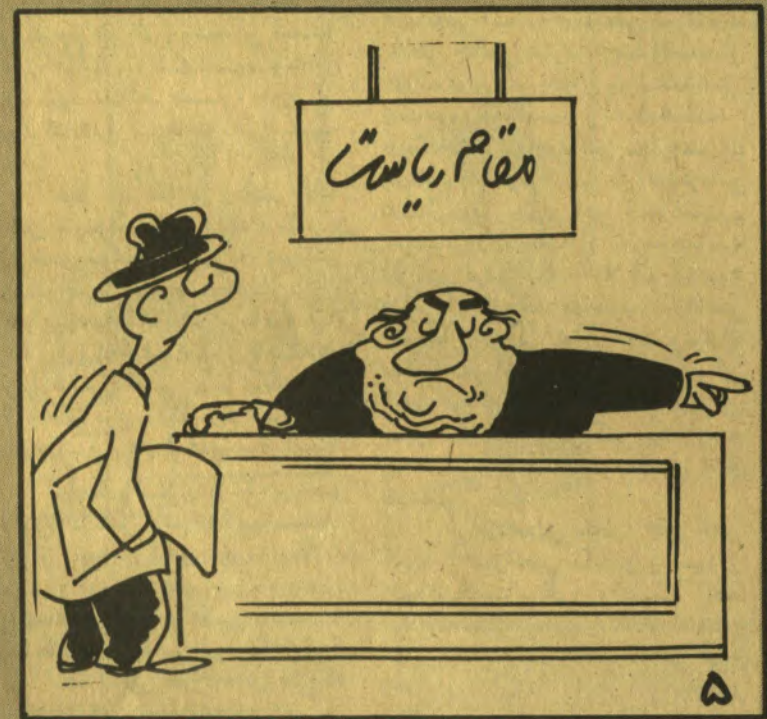
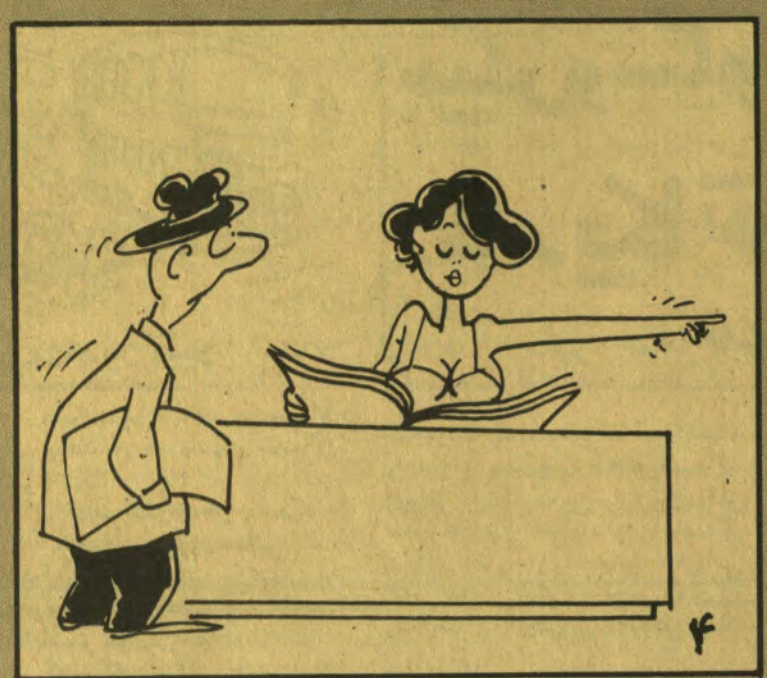
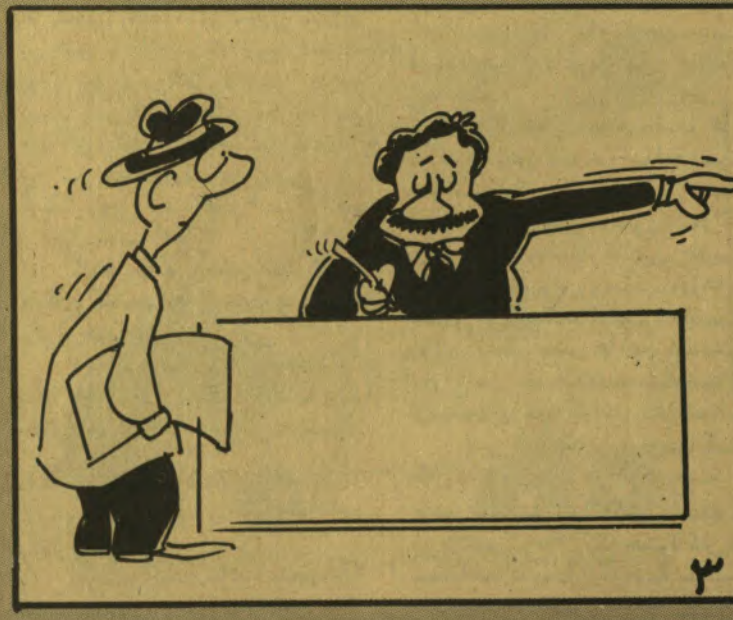
دوست گوجولوی ما . از اینکه در این و انفسای کمبود گوشت یخ زده موجودی با ۹۵ کیلوگرم گوشت در اروند رود به سر می برد ما هم خوشحال شدیم اما از آنجا که شنیده ایم تو قصد لاغر شدن داری و هر کاری میکنی در اینکار موفق نمیشوی ، خواهشمند است هرچه زودتر بار سفر به تهران ببندی و از مزایای اتوبوسهای شلوغ ما برای لاغر شدن خیلی سریع بهره مند شوی ، بلیت دوریالی در جوار دعوتنامه است هر چه زودتر خودت را به تهران برسان که همگی نگران وضعت هستیم . دوست همه آدمهای چاقالو - شرکت واحد .

تازه بدوران رسیده ها

چند نفر تازه بدوران رسیده با هم صحبت میکردند . یکی از آنها گفت - من ماهی یکدفعه میروم لندن و تمام لباسها و جوارب و کفشهایم را از آنجا میخرم و برمیگردم . دومی گفت - من اکثر روزها نهارم را اینجا میخورم . شام را در پاریس . سومی گفت - به اینکه چیزی نیست من هر وقت میخواهم سیگارم را خاموش کنم میروم وین . . .

* هفتگی - ملاقات با الویس پریسلی در بهشت .
- پس دیدار به قیامت .
* جوانان - من از شهر تو خواهم رفت .
- هزار وعده خوبان یکی وفا نکند .
* هفتگی - کمترین ها برای خود برنامه های تفریحی اجرا می کنند .
- پس با این حساب برنامه ها شون فقط بدرد خود شون میخوره .
* جوانان - برای ترک عادت با سنگ پیمان بستم .
- پس معلوم میشه عقلت هم پاره سنگ بر میداره . محمد شجری
* جوانان - چرا ویلای بهروز و توفی به فروش نرفت .
کاریکاتور - برای اینکه مشتری ها میگویند مال بد بیخ ریش صاحبش .
* کیهان - آب میوه عصیانیت را از بین میبرد .
کاریکاتور - پس تا خفت نکردم به لیوان آب پرتقال برام بیار .
* اطلاعات - اولین خط مترو تهران ۲۵ ماه دیگر آماده میشود .
کاریکاتور - یا صاحب صبر .
* آیندگان - انجمن شهر تهران بی برنامه است .
کاریکاتور - اختیارداری ، پس برنامه بگو بخند تو جلسات شون چیه ؟
* جوانان - یک راننده مرتبا " فرخ زاد " را تعقیب می کند .
کاریکاتور - حتما " میخواد زیرماشینش بگیره تا مردم از شرش راحت بشن .
* هفتگی - من آمدم .
کاریکاتور - آمدی جانم به قربانم ولی حالا چرا .
* جوانان - چون من در خطره .
کاریکاتور - بازم خوبه که جونت در خطره .
* کیهان - نرخ گران ارزاق طبقه کم درآمد در دریاخته است
کاریکاتور - کی میکه ارزاق گروه ؟ هر کی گفته بیخود گفته .

ماجرای یک ارباب رجوع !

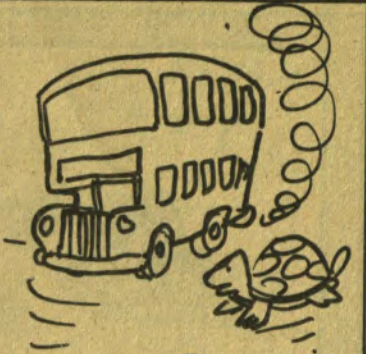


شوخی با نشریات



" احمد - سیدنا "

* زن روز - من با شیطان ملاقات کردم .
- ای شیطان . . .
* جوانان - امل ساین در سفر تازه خود به ایران چه میکند ؟
- عشق
* زن روز - بگو که دوستم داری
- بنده از این غلط ها نمیکنم .
* جوانان - من میخواهم موزیسین شوم تا روح پدرم را شاد کنم .
- مواظب باش مثل بعضی از این موزیسین های امروزی نشی تا پشت پدرتو تو قبر بلرزونی .
* زن روز - شورانگیز طباطبائی گرفتار دردسر مالیات شد .
- هر کی خربزه میخوره پای لیزش هم میشینه .
" قاسمعلی جنگجو "
* جوانان - رینگو برای ضیاء خوش یم نبود .
- و ضیاء هم برای ما .
* زن روز - کدامیک را میتوان استاد واقعی نامید ؟
- دختری رو که بتونه یک شوهر دست و پا کنه .



سرعت جنون آمیز

میدانید سرعت اتوبوسهای شرکت واحد در خیابانهای تهران چقدر است؟
— هفت کیلومتر در ساعت.
اما جای بسی خوشحالی است که بقول روزنامه ها این سرعت با اجرای چند طرح جدید به ساعتی ۲۵ کیلومتر افزایش خواهد یافت.
گفتم "خوشحالی" اشتباه کردم، نخیر، من اصلاً با اجرای این طرح و هر طرح شبیه آن که باعث افزایش سرعت اتوبوسهای واحد شود مخالف هستم، چون از قدیم گفته اند سرعت برادر مرگ است.

اصلاً "سرعت برای چی، ما با این اتوبوسهای بی عیب و نقص و تر و تمیز شرکت واحد و با این سرعت جنون آمیز خودمان را از نقطه ای به نقطه دیگر برسانیم که فرضاً از یک فیلم لنک و پاچه های فارسی دیدن کنیم، و یا اینکه به مغازه های مرغ و تخم مرغ فروشی مراجعه کنیم و دست خالی برگردیم؟

به مطب فلان پزشک برویم و به جرم داشتن دفترچه بیمه درمانی تحویل گرفته نشویم و یا با خرید از فروشگاههای بزرگ، خیلی بزرگ که حراج های قلابی همراه انداختن کلاه سر خود بگذاریم؟ نه داداش جون، من یکی که از سرعت فعلی اتوبوسهای واحد

خیلی هم راضی هستم و هیچ دلم نمیخواهد سرعت جنون آمیز ۲۵ کیلومتر در ساعتی را که مسئولین امر وعده داده اند، بوجود آید و جان بنده و هزاران مسافر اتوبوس ندیده و منتظر السواره را بخطر اندازد.

قربانی عشق و پول



گوسفند حیوان خوبی است اما حیث که فقط پدر قربانی کردن

زیر

میکروسکوپ کاریکاتور



از: ب. قصبی

میخورد، البته بعضی ها این اعتقاد را دارند و میگویند که گوسفند از قربانی شدن لذت می برد (!) قربانی شدن انواع و اقسام دارد. مثل قربانی شدن در راه عشق، قربانی شدن در راه شکم و قربانی شدن در راه استفاده از فروش خانه های بساز و بفروشی.
ما یک دوستی داریم که اسمش قربانعلی است. قربانعلی سرگذشت عشقی جالبی دارد. چند وقت پیش ها که قربانعلی جوان بود عاشق یک دختر پسر فیس و افاده شد. قربانعلی بعد از عاشق شدن مرتب میگفت چه خوب است که آدم قربانی عشق شود، چند ماهی گذشت و قربانعلی خوشبختانه یا بدبختانه قربانی عشق شد. حالا هم که چند سالی از آن واقعه میگذرد، قربانعلی همچنان قربانی عشق است و مثل سگ از قربانی شدن خود پشیمان است قربانعلی میگوید ایکاش کمی صبر میکردم و وقتی کمی پولدارتر و پخته تر میشدم، قربانعلی عشق میشدم.

از قربانعلی بدتر، حیرانعلی است. حیرانعلی یک روزی برای خودش کسب و کاری داشت. اما یک دفعه بساز و بفروش شد و کسب و کارش را از دست داد، اما در عوض خیلی پولدار شد. او هر بار هرچقدر که بدست می آورد در راه ساختن آپارتمانهای کاغذی سرمایه گذاری میکرد، تا اینکه ناگهان نوی سر معاملات آپارتمان خورد و حیرانعلی ناخودآگاه قربانی پول باد آورده گردید.

یک دختر خانم دیگر هم در محله ما زندگی میکرد که اسمش خدیجه سلطان بود. این دختر خانم نه صدایی داشت و هر وقت در محله ما جشن ختنه سوران و از این قبیل برگزار میشد آواز کی میخواند. همینکه صدای خدیجه سلطان در می آمد بچه محل ها سوت بلبلی میزدند و مردها وزن ها برایش هورا میکشیدند. خدیجه سلطان در این مورد خیلی فکر کرد و آخر به این نتیجه رسید حالا که سوت بلبلی ها و هورا کشیدن ها برایش هدر میرود، پس چرا در محیط یک کاباره و یا یک میهمانی بزرگتر به هدر نرود که لاقل برایش پول و شهرت به همراه داشته باشد.

ما چند مدتی خدیجه سلطان را ندیدیم ولی بگوشتان رسید که اسم او شده است "خدای سوسو" که لابد مخفف همین خدیجه سلطان است.

خدیجه سلطان الان چند سال است که میخواند، اما هرچه درآمد دارد میدهد به خبرنگاران هنری رنگین نامه ها تا عکسش را در مجله شان چاپ کنند.

خدیجه سلطان سابق و "خدای سوسو"، فعلی در حال حاضر از کار زیاد خیلی خسته است. چندین هزار تومان بدهی دارد و همچنان در راه گمنامی و ترسیدن به پول و شهرت قدم برمیدارد، بعضی ها میگویند او قربانی "شهرت" شده است.



مجموعه مقالات

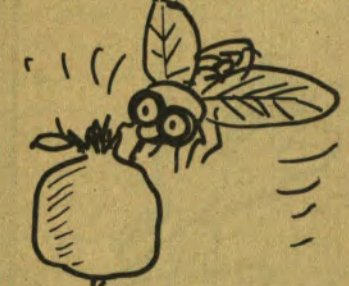
یکی از دوستان چند دفترچه قطور آورده بود پیش من، اصرار داشت آنها را در کتابخانه محترم جا بدهم، گفتم، تو بمبیری برای این چند تا کتاب رنگ و رو رفته خودم هم جای کافی ندارم، چه رسد به این کتابچه های قطور که تو آورده ای. دوست مخلص گفت، تازه این همه کتابچه ها نیست، بقیه اش توی وانت باری است که دم در پارک کرده است.

گفتم، محض رضای خدا لاقل بگو این کتابچه ها چیست و به چه درد میخورد؟
دوستم فکری کرد و جواب داد. اینها مجموعه ای است از مقاله ها و سخنرانیهای که در "هفته

کتاب، پیرامون راکد بودن بازار کتاب و بی رونق بودن کتابخوانی نوشته و ایراد شده است. دوستم ادامه داد. بنظر بنده بد نیست برای رونق بخشیدن به

بازار کتاب و ایضا "افزایش تعداد کتب منتشره، مجموعه این مقالات و سخنرانیها چاپ و به بازار فرستاده شود تا بلکه کتاب و کتابخوانی سرو سامانی بگیرد. در مورد اسم مجموعه این کتابها که سؤال کردم گفت، اسمی که بنده برای کتابها انتخاب کرده ام این است که امیدوارم تو هم بپسندی.

— آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی.



مگس های انار خوار

یک روزنامه نوشته بود که ۷۰ هزار خروار انار ساوه را مگس های بزرگ و مرموز خورده اند و هیچ سمی حریف این مگس های انار خوار نشده است. عیال بنده از مدتی پیش تا چشمش به یک مگس چاق و چله می افتد، میگوید عزیزم، پاشو اون حشره کش را بردار و بیف پافش کن.

دیشب یک مگس بزرگ و مرموز آمد روبروی عیالم نشست، من هم فوری حشره کش را برداشتم و بکارش انداختم، اما هر کاری کردم مگس مورد بحث بیف پاف نشد، در عوض عیال بنده بیف پاف شد و بیهوش روی زمین افتاد. کمی که به مگس بزرگ و مرموز نگاه کردم، فهمیدم این مگس پدر سوخته یک مگس ساوهای است، یعنی از ساوه آمده است. البته موقعی متوجه این موضوع شدم که دیدم دهان مگس بزرگ و مرموز آب اناری است و قرمز رنگ است.

آهسته آهسته رفتم آشپزخانه و یک پتک آوردم، بلکه به سر این مگس بزرگ و مرموز بزنم و دخلش را بیاورم، که یکهو مگس ماسک خود را برداشت و در کمال تعجب دیدم که مگس بزرگ و مرموز کسی جز مادر زمن نیست.

حالا گمان میکنم مگس های بزرگ و مرموز که در ساوه پیدا شده اند، مگس هایی از این دست باشند. مگس های مرموزی که انار را در ساوه میخوردن کیلویی هفت ریال، در تهران و سایر شهرها به خلاق می فروشند کیلویی هفتاد ریال. بعضی مگس ها هم هستند که انار را در انبارها قایم میکنند تا نزدیکهای عید گرانتر بفروشند. پس ملاحظه می فرمایید که مگس های ساوه، بزرگ هستند اما مرموز نیستند و بالعکس شناخته شده می باشند. حالا یک حشره کش قوی میخواهد که بجان آن ها بیفتد و بیف پافشان کند.

سپاهی نیست هرگز — عیب با تنگ
دو صد لعنت به تیغی نر زادی
الا ای طفل من — ای طفل معصوم
بخوان این شعر را — با شور و شادی

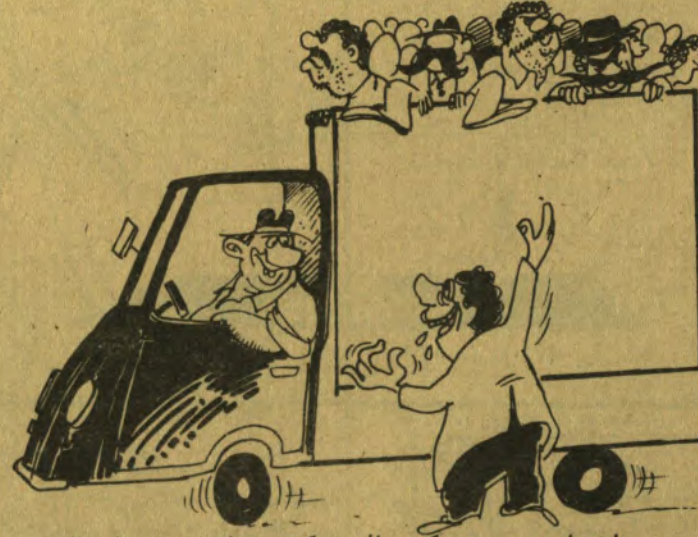


ناصر جهانگرد

غزل انتقادی

ای گیسوی تو همچون شب های زمستانی
و هم آورو قیراندود آشفته و طولانی
هجران توام زخمی است — از زخم زبان بدتر
امید توام چتری است — در یک شب بارانی
که بر سر تشریکی — که عامل تحریکی
گاهی چو ترافیکی — پیچیده و بحرانی
که در پی اطواری — که تند و دل آزاری
در تو نبود آری — یک خصلت انسانی
ای فتنه مکن حاشا — که چشم من شیدا
پنهانی و ناپیدا — چون رحم و مسلمان
یا همدلی و ایمان — یا عاطفه و وجدان
یا خشت و گچ و سیمان — یا روغن حیوانی
تا چندی زنی نیشم — کن فکر دل ریشم
بر خیز و بیا پیشم — با هیکل مامانی
بشماران شرر جانم — میکوش بدرمانم
آنگونه که میدانم — آنگونه که میدانی
این عاشق و اماندم پیراست و ره امانده
گوئی که بخا مانده — از دوره های ارزانی

بین ایران و ترکیه میادله هنری انجام میشود



— اینها رو میبیری ترکیه خالی میکنی، جاشون سه چار تا مال ساین میاری؟

ترانه های فصل سرما

دوری

زمستون اومد و از درد دوری دلم جوش میزنه — مانند قوری
تو این سرما — نگارم دوره از من بقدر چند میلیون سال نوری
پشت در

همه شب بارونه و کولاکه امشب دلم از دوریت — غمناکه امشب
درو واکن — که با این بی پناهی در این سرما — حسابم پاکه امشب
خماری.

هواسرد است و من — از بزیبایی خمارم از خرابی بخاری
بیا آغوش خود بگشا برویم نظیر کوره ای آجر فشاری
چیز داغ

الا — ای گلزار چشم زاغم گل باغم — ای اغم — چلچراغم
بیا یکشب در این سرما — سراغم که من در حسرت یک چیز داغم
ناصر جهانگرد

گرانی ارزاق برق از انسان می پراند



— منکه تو این ماه آنقدر برق مصرف نکردم؟
— این پول برقیه که ازت پریده!

کاریکاتورهای شکری

چند روز پیش تلفن سردبیر مجله کاریکاتور زنگ زد و کسی از آنسوی سیم گفت، قربان، بهتون تبریک میگم که کاریکاتوربستی به معروفیت آقای علیزاده دارید، چون اینروزها لای هر روزنامه و مجله ای رو باز میکنی صحبت درباره ایشونه.
سردبیر ما مشغول تشکر از شخص تلفن کننده بود که همان آدم سؤال کرد. ولی بنده خیلی متاسفم که کاریکاتوربستی به این خوش ذوقی و معروفی رو بخاطر سوء استفاده در معاملات شکر محاکمه میکنند.

در اینجا بود که سردبیر کاریکاتور متوجه تشابه اسمی کاریکاتوربست مجله شد و در حالیکه از عصانیت دندون قروچه میکرد بشوخی اظهار داشت. کاشکی علیزاده خودمون هم در معاملات شکر سوء استفاده میکرد و کاریکاتور هاش از اینکه هست کمی شیرین تر میشد.
"نکته پرداز"

ان خشت بود که پرتوان زد

سینه بند اجناس لطیف، در حقیقت یکنوع کلاه است - کلاهی که دختران هوا - آنرا ظاهرا " بر سر سینه های خود میگذارند و باطنا " بر سر مردها .

فقط نقاشها و کاریکاتوریست ها نیستند که گاهی به عذر و بهانه های بنام (شباهت های ناگزیر) متوسل میشوند . برخی از نویسندگان و شعرا و هنرمندان و امثال اینها نیز چنین معاذیری دارند که هنوز اصطلاح و عنوانی برایش پیدا نکرده اند .

عیب آدم های فراموشکار اینست که نه تنها همه چیز را - از یاد میرند بلکه حتی خدا را هم فراموش میکنند .

بوق اتومبیل های این دور و زمانه - فی الواقع هوار است - ناله است - افغان است - فریاد است ... از دست ترافیک .

(حق) واژه ی پاک و مقدسی است ولی همین واژه ی پاک و مقدس را - یک واژه ی دیگر ، آلوده میکند که عبارتست از (حساب) .

اکثر قلمزن های حرفه ای - آثارشان نه جهت فکری دارد و نه حرفی و نکته ای - و درست بمنزله ی صد شهر خراب است . آخر این چه کاری است که آدم بجای اینکه تیر را به هدف بزند - آنرا در فضا و هوا ، خالی کند ؟

زمستان سرد را - با یک لحاف کرسی میتوان سپری کرد - اما مشکل کار اینجاست که آدم خانه بدوش و لامکان - ابتدا باید جایی پیدا کند ، تا لحاف کرسی را آنجا قرار دهد .

از عجایب دوره ی سکس پرستی و سکس گرائی - یکی هم اینست که بعضی دخترهای بظاهر چشم و گوش بسته - بقدری سر و گوشان می جنبند که صد رحمت به منارجنبان .



عقرب ، دلالت دارد بر - نزول بارانهای متوالی - چکه کردن سقف های پوشالی - خوشحال شدن حاجی ذغالی - دچار شدن بعضیها به ضعف مالی - و زست گرفتن شان با پز عالی و جیب خالی - خاموش شدن برق به علت اتصالی - به گرو رفتن فرش و قالی - گرمی بازار لبو تنوری و باقالی - همچنین ناز کردن بخاری سازهای فرصت طلب - که نه روز وقت دارند و نه شب - سکه شدن کار عملی طرب - که فاتحه خوانده اند به موسیقی و شعر و ادب - و در کافه های بی اصل و نسب - پول در می آورند از جلو و عقب - بشکن زدن برف پارو کن های پررو - که همراه برف ، پول میکنند پارو - نایابی ماهی شیرین و شور - و سفید و آزاد و کپور - پیدا شدن مشاغل نوظهور - قاراشمیش تر شدن عبور و مرور - از دیاد فیس و افاده و غرور - برپائی مجالس بزم و سرور - در محافل شبانه بحد وفور - واللله اعلم بحقایق الامور ...

اوضاع کواکب و سیارات در این ماه - دلالت دارد بر - سرد شدن روز افزون هوا - زکام شدن بنده و شما - کمیابی برخی از اقلام دوا - بوجود آمدن بازار سیاه بوسیله ی کسبه ی ناخلا - راه افتادن سیلاب در خیابانها و کوچه ها - پوشیده شدن اندام دلبران خیابانی و چنین و چنانی - بایگانی شدن مینی ژوپ های مامانی - گران شدن مایحتاج زمستانی - از قبیل بخاری و پتو و پالتو و بارانی - رواج یافتن معاشقات عیانی و نهانی - در زیر کرسی و سایر نقاط پنهانی - چنانکه افتد و دانی - دماغ شدن چشم چرانهای کوچه و بازار - مختل شدن بیش از پیش ترافیک این روز و روزگار - تصادف کردن رانندگان بی بند و بار - که گاهی منجر میشود به فرار - بالا رفتن مصرف نوشابه - های الکلی دار - و مشروبات خوشگوار و مثل زهرمار - بطور دیوانه وار - و قنارینا عذاب النار ...

ایضا " نزدیک شدن قمر به



تهرانینها شهردار را ستوال پیچ کردند .

نقد سینمایی

درخت آرزو

" درخت آرزو " نام فیلمی است که اخیرا " در فستیوال بین المللی فیلم تهران بروی پرده آمده است و کارگردان آن یک مرد خارجی است قبل از اینکه بنده نقد این فیلم را بنویسم لازم است که مراتب تنفر و انزجار خود را از این کارگردان ابراز دارم ، چونکه من چندین پیش یک فیلم به همین نام در ذهنیات خود ساختم که هیچ فستیوالی آنرا تحویل نگرفت .

" درخت آرزو " ساخته اینجانب پس از چند دقیقه تفکر ساخته شد . ماجرای این فیلم سرگذشت یک آدم عزب اوقلی و مجرد مثل خود بنده بود که به امید صاحبخانه شدن و بعدش زن گرفتن و تشکیل خانه و خانواده دادن سالهای سال زحمت کشید و چون کند . اما آخرش که صاحبخانه شد و خانه و آشیانه ای تشکیل داد ، یکدفعه با صدای زنگ ساعت از خواب پرید و با دلخوری مثل روز های دیگر دنبال کارش رفت . در فیلم " درخت آرزو " ساخته اینجانب ما اصلا " درختی نمی بینیم ، چون تمام درخت ها بخاطر بی توجهی شهرداری خشکیده است و شبیه چوب بلال می باشد ، در خاتمه این نقد سینمایی (!) لازم است متذکر شود بنده دیگر هیچوقت فیلم سینمایی آنهم با استفاده از کلمه " درخت و آرزو نمی سازم ، چون از قدیم گفته اند - چه بسا آرزو که خاک شده مرحمت عالی زیاده . " بهروز بیدار



یکی از دانشجویان ایمن دانشکده در سفری که اخیرا " به ایران داشت (!) در اینمورد اظهار داشت . واللله حقیقتش را خواست ما قبلا " دو کلام خواندن و نوشتن فارسی دانست که آنهم با مطالعه این مجله جوانانه فراموش شد .



چند روز پیش مسافرتی برایم پیش آمد و به یکی از شهر های اطراف تهران رفتم ، به محض ورود به این شهر متوجه شدم که همه مردم خیلی خوشحالند و به قول معروف با دشمن گردو میکنند اول خیال کردم خوشحالی آن ها بخاطر پیدا شدن مرغ و تخم مرغ است ، اما بعد یکی از ساکنین شهر قضیه را برایم روشن کرد و توضیح داد که .

فلانی از توجه پنهان از وقتی مردم شهر ما فهمیده اند که قرار است " تهران " از استان مرکزی جدا بشه و مستقلا " اداره بشه ، سر از پا نمی شناسید و خنده از لبشون دور نمیشه ، چونکه اونها از اینکه باتهران جزء یک استان باشند خوشحال نبودند ، زیرا در غم تهران مانند غم ترافیک و کمبود مسکن و غیره شریک بودند ، اما در خوشحالی این شهر از قبیل داشتن ساختمانهای رفیع و امکانات تحصیلی و تفریحی فراوان شراکتی نداشتند . اما با وضعی که قراره پیش بیاد لاقلا از این حیث راحت هستند و که نه در غم تهران شریک هستند و نه در خوشحالی این شهر بزرگ فاقد گل و بلبل !

" بهروز بیدار



بعد از ایجاد شهرک معتادان به ابتکار یکی از مجلات ، شایع است که اخیرا " عده ای از خوانندگان و هنرپیشگان فیلمهای فارسی طی نامه ای به مجله مذکور مدعی شده اند که در پذیرش ساکنین این شهرک تبعیض شده و سهم آنان در این زمینه کاملا " نادیده گرفته شده است .

این عده " معدود از هنرمند نمایان اضافه کرده اند که فی الواقع جای ما باید در آن شهرک باشد نه کسانی که هم اکنون آنجا هستند . شایعه دیگر حاکی از آن است که قرار است در جوار شهرک معتادان ، شهرکی هم برای بیماران روانی ساخته شود .

این تصمیم از موقعی اتخاذ شده که در آسایشگاههای این شهرک معتادین تلویزیون نصب کرده اند و عده " کثیری از ساکنین شهرک موفق به دیدن شو پرویز کازدان و ایضا " سریال خسرو میرزای دوم شده اند (!)

مثنوی ۱۲+۱

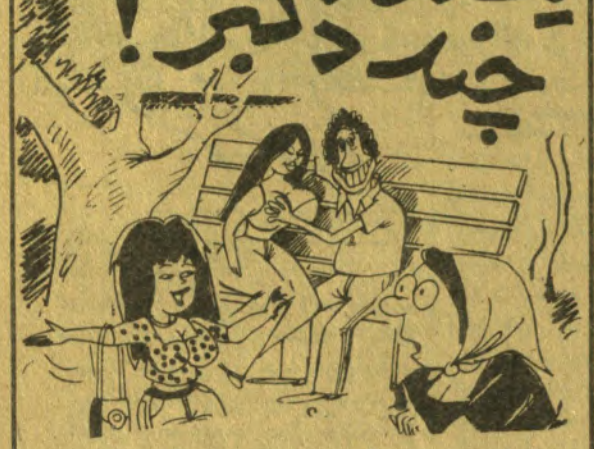
ای مرادر تاب و تب انداخته قسط احساس مرا پرداخته ای ز عشقت چشم و گوشه ما شده روده " کورم ز تو بینا شده ای سرا پا عشوه ای انبار ناز بر جگر بگذار دندان گراز چون بخاری گرم و داغم کرده ای لوله ات را دردماغم کرده ای . صورت حال مرا آئینه باش گشتم از آینه بهر من خاکینه باش قایق عشق مرا بسارو بسزن بر گلیم عاطفه جارو بسزن پای گلستان تفاهم کود باش بر سیل عشق بزان دود باش روح من با تو تبانی کرده است کارهای آنچنانی کرده است تا ترا دیدم در آن گرمای سرد مرغ عشقم بعد از آن تخمی نکرد چشم من از علم تو نمناکت عشق من از جیب ملا پاک تر ای هواپیمای مهر بی ملخ با عطفوت ، نازنین ، زیبا ... الخ با تو من علامه علامه ام بی تو جشن تنوس بی شهنامه ام بی تو چشم معدن اشک و سرشک ورد لبهایم . زرشک و آی زرشک بی تو گفتارم تمامی پیشکی شعر نابم مستحق شیشک

آمدی گل در خیالم کاشتی معده شعر مرا انباشتی الغرض - آش دهن سوزاست این مثنوی سبک امروز است این ! حسین حسینی



مثل اینکه اینم مثل پدرش زمین خواره !

یک دل و لبر !



بقول ایرج میرزا - آدمی پیش هوس ، کور و کراست هر که دنبال هوس رفت - خراست ولی کو گویی که بدهکار باشد به این حرفها بخصوص در عصر سکس و سکرتر و سینما که از یک طرف - فیلم های بد آموز و از سوئی - نوشته های گمراه کننده و مدروز به اضافی عکس های واقعا " و قبحانه و صحنه های اغوا کننده و عاشقانه ایضا " سکس پرستی و سکس گرائی و پرو پاچه نمائی و بی عفتی های کذائی چنان چشم و گوشها را - کرده اند باز که صدر حمت به مشت رسوایان پشت هم انداز در این دوره ی عشقی و مادی بلهوسی هست یکا مرگاملا عادی بویزه در میان مردهای عیاش و خوشگذران که امکانات و آزادی شان - بیشتر است از نسوان و به اقتضای جنسیت .

چندان نیستند در قید و بند حیثیت . در نتیجه - ضابطه های اخلاقی شده اند محکوم و یک دل و یک لبر - دیگر ندارد مفهوم اکثر مردها - حتی اگر باشند شوهر دلشان میخواهد داشته باشند - چند دوست دختر و فرو روند در قالب یک دون ژوان و باصطلاح هم از توبره بخورند - هم از کاهدان و همواره - به انگیزه ی هوس - هستند در تک و دو بمصداق . بهر چمن که رسیدی - گلی بچین و برو نمونه ای این جماعت - بهرام خان است که دائما " سرگرم شکار دختران است این بهرام خان - بکروز با زستی عاشقانه رفت توی یک چاپخانه و دستور داد کارتی چاپ کنند برایش هر چقدر باشد بهایش مشخصات کارت هم - بود بشرح زیر .

کارت چاپ شود - با چند رنگ دلپذیر یک گوشه اش چاپ شود - عکس دسته گلی غیربزمردی گوشه دیگری - یک قلب تیر خورده دیگر اینکه - با حروف اکلیلی و طلائی این جمله روی کارت بکند خود نمائی تقدیم به تو - یگانه عشق من

که غیر از تونمی شناسم - هیچ دختر و هیچ زن مسئول چاپخانه - سفارش را پذیرفت بعد و کرد به بهرام گفت .

از این کارت - یک دونه کافیه ، آقای بهرام ؟ و جواب شنید - نه آقا - ده بیست تا چاپ کنین برام

از این قضیه نتیجه میگیریم ما خوانندگان عزیز نتیجه ای اخلاقی و عبرت انگیز که بعضی از مردهای این دور و زمانه یک دل دارند و چندین دلبر جانا نه .



نگاهی جالب و شیرین درباره نایفه بزرگ شرق ابوعلی سینا

از صلاح الدین اعلانی

نه چشمش دیده بود و نه گوش شنیده باشتیاق هرچه تمامتر مشغول استفاده گردید و باندک زمانی آنچه که باید بفهمد "فهمید" در همین ایام بود که متأسفانه کتابخانه آتش گرفت و آن همه آثار نفیس و گنجینه بی بها طعمه حریق واقع شد. دشمنان شیخ روی عداوتی که با وی داشتند این عمل زشت را بدو نسبت دادند و گفتند این کتابخانه را شیخ رئیس از جهتی سوزانید که علم را تنها منحصر بخود نماید.

کتاب (ابن سینا) سلسله انتشارات نوایخ (شرق) * * *

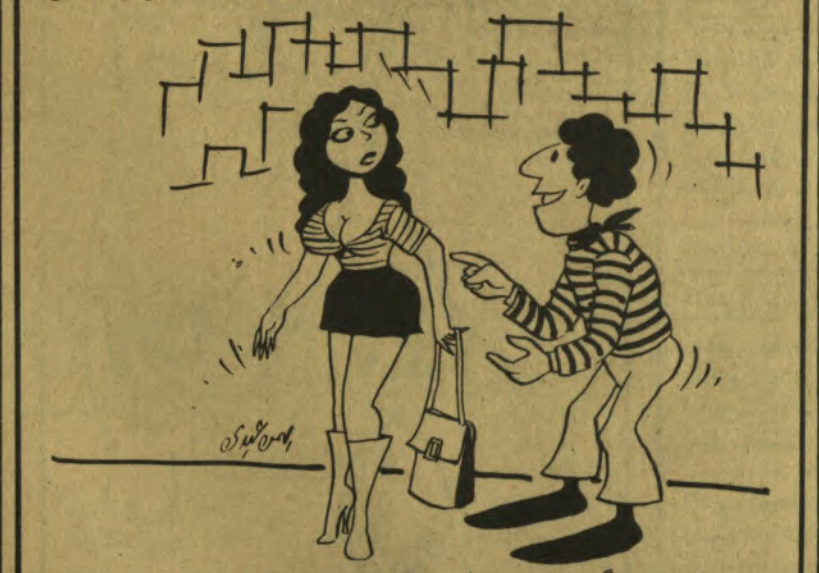
بهمینار بن مرزبان آذربایجانی از شاگردان "شیخ رئیس ابوعلی سینا" بود. میگویند ابوعلی "بهمینار" را در کودکی نزد آهنگری یافت که آتش میخواست. چون صاحب دکان از او ظرف خواست وی پس از اندکی تفکر شتی خاکستر برگ دست ریخت و آتش را روی آن قرار داد. چون ابوعلی این فطانت را دید شگفت زده شد و کودک را به ملازمت خویش خواند و تربیت کرد و به دست او علی بهمینار که زرتشتی بود "مسلمان شد".

مقارن همین اوقات "نوح بن منصور" بمرض قولنج گرفتار گردید. اطبای معروف از معالجه او در مانده شدند. چون شهرت نام شیخ گوشزد عام و خاص شده بود صیت حذاقت و هوش او را بسمع امیر رساندند. "امیر فوراً" ابن سینا را برای معالجه خود طلب کرد. ابن سینا وارد شد و شروع بمطالعه نمود "باندک زمانی مرض امیر بهبودی حاصل کرد" در این ایام شیخ پانزده سال داشت و امیر از حسن معالجه و ذکاوت و هوش جوان پانزده ساله آفرین خواند. او را بصلات و هبات فراوان مستظهر گردانید و از خواص و ندما مجلس خود قرار داد. "چون امراء آن سامان عموماً معتقد علم بودند و با آثار و کتب آن علاقه مندی کاملی داشتند" بدین جهت کتب فراوانی گرد آورده و کتابخانه‌ای بزرگی تشکیل دادند ابن سینا هم که غیر از کتاب و علم بی چیز دیگری عشق و محبت نداشت "در این موقع وقت را غنیمت شمرد" از امیر بخارا خواست تا با او اجازه مطالعه در کتابخانه را بدهد. "امیر خواهش شیخ را پذیرفت و او را اجازه داد" ابن سینا همچون تشنه‌ای که به رویت هلال شوال موقت آید "بانهایت اشتیاق داخل کتابخانه گردید" در کتابخانه کتبی را مشاهده نمود که

ابن سینا را برای تدایوی یکی از اقارب قابوس و شمگیر حکمدار

گرگان طلبیدند وقتی که ابن سینا ببالین مریض حاضر شد دید که مریض جوانی بس زیبا و دارای چهره ای خندان است ولی افسوس که باندازه‌ی زیادی لاغر و ضعیف شده ابن سینا نبض مریض را گرفت و آنرا معاینه نمود. پس از آن گفت شخصی را برای من حاضر کنید که تمام کوچه ها و منازل گرگان را بشناسد. چنین شخصی را برای او حاضر نمودند. شیخ نبض مریض را گرفته شخص مذکور را گفت تمام محلات گرگان را یک نام ببر. آن شخص آغاز بشمردن اسمای محلات اطراف و نواحی گرگان نمود. وقتی که مریض نام یک محل را شنید نبض بصورت حیرت آوری بحرکت درآمد. ابن سینا بشخص مذکور گفت اسمای کوچه‌های همین محل را نام ببر. همینکه او نام کوچه‌های محله مذکور را آغاز نمود یک کوچه را که گفت "نبض مریض باز هم بهمان صورت بحرکت درآمد درین وقت شیخ رئیس گفت شخصی را خواهم که نام تمام منازل همین کوچه را بداند. فوراً چنین شخصی را بحضور فیلسوف شرق حاضر نمودند. ابن سینا بوی دستور داد که اسمای خانه‌های کوچه را بگوید. همینکه او اسمای منازل آن کوچه را بیان میکرد ناگهان بخانه‌ای رسید که نبض مریض برای مرتبه سوم بشدت ضریان نمود. ابن سینا گفت حال برای من چنان شخصی لازم است که تمام افرادی را که در این منزل زندگانی میکنند بداند و بیان کند. چنین شخصی هم آماده شد. وقتی که این شخص شروع به گفتن افراد خانه مذکور نمود بنام شخصی رسید که نبض مریض بسرعت در حرکت آمد. ابن سینا گفت معاینه تمام است و مرض را تشخیص نمودم. روی خود را به یکی از معتمدین قابوس کرد و گفت این جوان در فلان محله فلان کوی "به فلان دختر عاشق است و علاجش وصال آن دختر و معالجه اش دیدار او است. همینکه مریض

رمالان تهرانی برای گشایش بخت دختران ۵ هزار تومان دستخوش میگيرند



— جیگر جون من حاضر اینکارو مفتی برات انجام بدم ، دستخوش هم نمیخوام .

این سخنان را شنید روی خود را از شرم بزمیر لحاف افکند. بالاخره اهل خانه و حرم دریافتند که گفته ابن سینا در باره عشق پسر کاملاً صحیح و بجا بوده است. سپس این واقعه را بقابوس رساندند قابوس حاضر کنید. ابن سینا را بحضور قابوس بردند. همینکه شیخ بحضور قابوس رسید و قابوس وی را دید فوراً "از تخت خود پائین آمد و با شیخ حوالپرسی و التفات نموده و گفت.

ای حکیم کامل و فیلسوف کل کیفیت این معالجه را بمن باز گوی. ابن سینا گفت. وقتی نبض مریض را دیدم بمن یقین حاصل شد که علت مرض عشق بوده و کتمان آن او را باین درجه رسانیده است و فهمیدم که اگر از خود جوان بپرسم صحت جریان را عنوان نخواهد کرد پس متوسل بطریق روحی شدم. در این حال شیخ عین عمل فسوق را بقابوس حکایت نمود. قابوس ازین معالجه منتهی و در عین حال فوق العاده متعجب شد. بعد از آن گفت که باید خود شیخ یک ساعت و روز نیکی را انتخاب نماید و هر دو عاشق و معشوق را عقد نماید. ابن سینا هم روز و ساعت مسعودی را تعیین و آنها را عقد و آن شاهزاده جوان را از آن مرض مهلک که او را بدم مرگ رسانده بود نجات داد.

از کتاب (ابن سینا) : محمود مرعشی روز آدینه هشتم ذی القعدة بدامغان رفتم غرضی الحجه برای آبخوری و جاشت خواران بسمنان آمدم. و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم. مردی نشان دادند که او را استاد علی نسائی میگفتند. نزدیک وی شدم مردی جوان بود سخن بزبان فارسی میگفت بزبان اهل دیلم و موی کشوده. جمعی پیش وی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب. در اثنا سخن میگفت که بر (استاد "ابوعلی سینا") رحمًا لله علیه چنین خواندم و از وی چنین شنیدم. همان غرضی آن بود تا من بدانم که او شاگرد "ابوعلی سینا" است. چون با ایشان در بحث شدم او گفت من چیزی سپاهانه دانم و هوس دارم که چیزی از حساب بخواهم. عجب داشتم و بیرون آمدم و گفتم چون چیزی نمیدانم چه بدیگری آموزم...

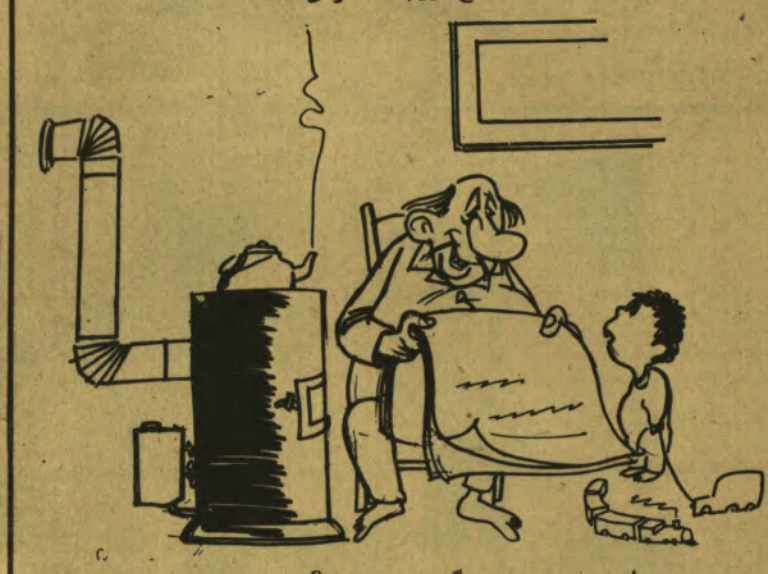
(ناصر خسرو، سفرنامه) ابوعلی سینا پس از طلوع فجر و ادای نماز صبح جلسی درسی داشت و اول آفتاب به اموردیوانی می پرداخت. روزی احساس کرد که شاگردانش خوب بمطلب توجه ندارند. علت را پرسید گفتند. شب را نخفتایم و در جلسه بزم بصبح آورده‌ایم. شیخ متاثر شد و بگریست و فرمود. چگونه انسان عمری را که میتواند با آن دانش ذخیره کند بیهوده بهدر میدهد؟

نمونه‌ای از نژاد شعر نو

تصویر هذیان

لیله‌ی تنبان شب را - گشتم و دیدم بر ستیغ نافذ عصمت خشتک خشخاش را - در بعد سوم - جارمیزد باد شب - گیتار میزد با کدامین آخرین رهپوی شرم سبز در کدامین واحی توفنده‌ی متروک میتوان خندید و جاری شد آی منقل های بی آتش یکنفر دارد میان برف - مثل حرف - میزاید آسمان کور است و شیرین - شور باغ از خشکیدن خود - خشم می بلعد و دور از هیچکس - تنها میکنم من ثقل شبها را تحمل کاش دخترها ، نمی مردند گول احساس دروغین را نمی خوردند رقص مخ - در جمجمه خیلی تماشائی است ای طبیب در دهای نوظهور و لوکس پول را - در کیف های خلق - باور کن .

در اروپا خوردن ساندویچ مورچه متداول شده



بچه - ساندویچ مورچه دیگه چه جوریه ؟
- مثل ساندویچ های خودمون که قد مورچه است .

اندر محاسن نژاد

در هفته پیش همانطوریکه اطلاع دارید مراسم روز جهانی نابینایان برگزار شد و طبق معمول تصمیماتی برای رفاه این طبقه از مردم اجتماع اتخاذ گردید. از ما می پرسید نابینایان اگر چه از نعمت بینایی محروم هستند ولی از بسیاری جهات خیلی از ما چشم دارا (.) خوشبختترند. می پرسید چرا ؟ الان عرض میکنم. این گروه اولاً از دیدن بعضی از سربالهای تلویزیونی راحت هستند و بخاطر همین امر اعصاب بسیار راحت تری از بنده و جناب عالی دارند. ثانیاً - اخبار راست و دروغ نشریات هفتگی را نمیخوانند و از این حیث کمتر یک جفت شاخ بهیوده بهدر میدهد؟

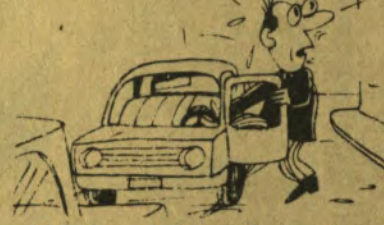
هیچکس برای خرید زمین در شهرستانها یا پیش نمیگذارد.



— مرد میخوام پا بذاره جلو!

فن تعمیر

اتومبیل



چون اینروزها تعمیرکاران اتومبیل سرشان خیلی شلوغ است و برای کوچکترین کار شما را به ده روز بعد حواله میدهند من تا آنجا که عقلم میرسد شما را راهنمایی میکنم تا در مواقع خرابی اتومبیل خودتان آنرا تعمیر کنید.

* اگر (کاربرات) ماشینان بنزین نمیکشد یک ترازو بخرید و خودتان شخما "بنزین ها را بکشید * اگر رینگ چرخهای ماشینان فرسوده شود هرچه زودتر آنرا به فدراسیون بوکس بفروشید تا از آنها بجای رینگ بوکس استفاده کنند.

* اگر بدنه ماشینان قر شده برای جلوگیری از عوارض بعدی آنرا به دکتر (فلان زاده) نشان دهید.

* اگر هر چه کبریت به شمع های ماشینان تان میزنید روشن نمیشود دو بامبی بکوبید توی سر خودتان چون فروشنده شمعها سرتان کلاه گذاشته و شمع بی فیتله بشما فروخته است.

* اگر در اثر تصادف یک سوم سپرمایشنتان کنده شده و آنرا تبدیل به دو پر کرده است یک پر گفتگر به آن ضمیمه کنید تا نقض بر طرف شود.

* اگر نور بالای چراغهای ماشینتان از کار افتاده در مواقع ضروری که به نور بالا احتیاج دارید یک چهار پایه زیر نور پائین بگذارید و بطور موقت از آن بجای نور بالا

عشق پزشکی

یک پرستار جوان بخاطر "عشق یک پزشک خودکشی کرد و همانطوریکه مسبقه شرح و تفصیلات آن در جراید فاقد خبرهای بدر بدخور عصر چاپ شد. ظریفی وقتی این خبر اسف انگیز را خواند گفت. غلط نکنم این دخترک بیچاره بخاطر اسکنااس های ریز و درشت و رنگارنگ خودش را کشته است.

این آدم نکته بین هر چه اصرار کردند نگفت که منظورش از نوکر اظهار عقیده فوق چه بوده است.

شبه و یا

بعد از اینکه خوانندگانی نظیر مهستی ، هاید ، فرخاد و غیره (.) دارای شبیه های خود شدند اخیراً چشم "بتی خواننده" نمکین هم به جمال شبیه خود روشن شده راستی راستی لازم است به این قبیل خواننده های مشابه خوانندگان اسم و رسم دار گفته شود "شبه و یا".

استفاده کنید.

* اگر باتری ماشینتان ضعیف است یک دوی تقویتی به نافش ببندید.

* اگر دنده چهار ماشینتان صدا میکند دیگر از دنده چهار استفاده نکنید در عوض دو دفعه از دنده دو استفاده کنید.

* اگر دلوکوی ماشینتان برق میزند هر چه زودتر به کلانتری محل تحویلش دهید تا بجرم سرقت تعقیبش کنند.

* اگر یکروز ترمز دستی ماشین را کشیدید ولی هر کار کردید نخواهید صفحه لالاخی و یوگن را برایش بگذارید حتماً "میخواهد.

* اگر فنرهای ماشینتان خوب بازی نمیکند یک بازیکن تیم ملی را برای تعلیم فنرها استخدام بکنید.

* اگر هنگام رانندگی موتور ماشینتان صداهای اضافی دارد به یکی از تعمیرگاه های مجاز ببرید تا موتورش را از کار بیاندازند.

از همدان - حسین زواری

در شهر دیوانهها آبا میدانید

که شخصی چند روز پیش به یکی از دندان پزشکان مراجعه کرده و از وی خواسته است که دندان کرسی او را برایش داغ کند تا در هوای سرد زمستان خود را با آن گرم نماید آبا میدانید

که قهرمان پرش انگلستان در یکی از شبهای ماه قبل دو مترو نیم از خواب پرید و ر کورد سابق پرش از خواب را که یک متر نود و پنج سانت بود و بخود او تعلق داشت شکست.

آبا میدانید

که شخصی بجای اینکه سیگارش را با فندک روشن کند اشتباهاً "فندکش را با سیگار روشن کرد و تا ته کشید.



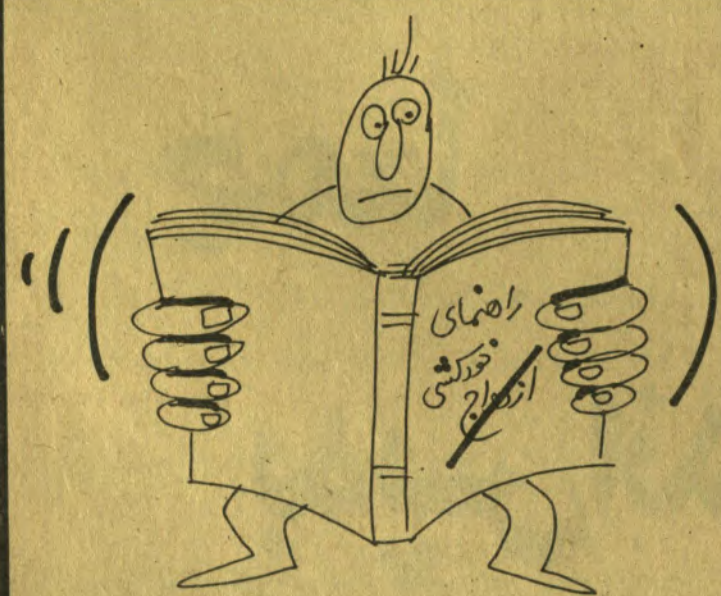
— بدون شرح



دختر — بابا پس کی میخوای منو بگیری؟
پسر — مگه میخوای منو بجرم قتل زندونی کنی؟

از دواج قاتل عشق است!

از: جواد علیزاده



— بدون شرح



بدون شرح



— بدون شرح



— هنوز قاتل نشدی؟
— نه، هنوز قاطر نشدم!



یک خواننده ترکیه برای دیدن
"لاله و لادن" بایران می آید

بدون شرح

مقامات دولتی به مردم ممنوع می شود، خطاب بدوستش گفت، والله از بس ما وعده های طلایی شنیده ایم چشم از خبر فوق آب نمیخوره و میترسم که این خبر هم خودش یک وعده باشه.

وعده طلایی!

یک آدم بدبین و نسبتاً ناامید پس از خواندن خبری مبنی بر اینکه وعده دادن دروغ از طرف



بدون شرح



بدون شرح



— لباس عروسیته؟
— نه کفن عشقه!..



— بدون شرح



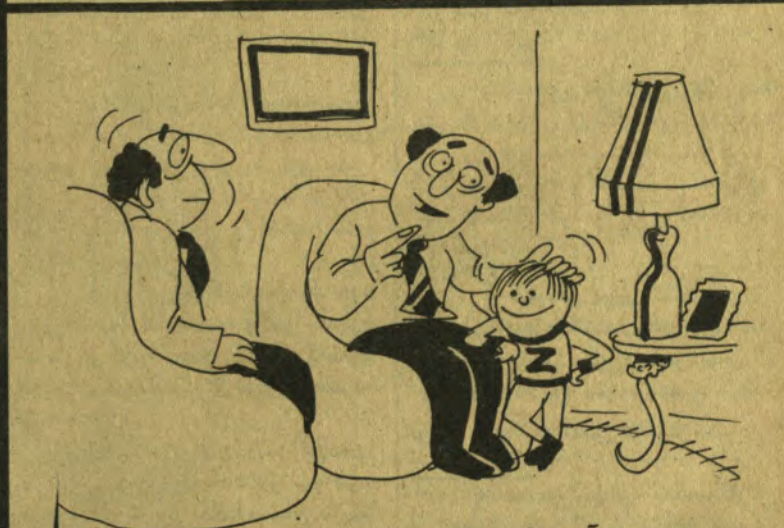
— واسه چی گریه می کنی؟
— واسه مرگ عشقم!..



— بالاخره دیشب عشقتو کشتی؟
— نه بابا عشقم کور شد!..



— قاتل حرفهای!



— آره، این حرومزاده نتیجه اولین قلمه!

بانک رهنی ایران

با ۸٪ بهره اضافی
جمعاً ۹٪ بهره
به پس انداز آزاد شما
پرداخت میکند

برای استفاده از مزایای ویژه این حساب میتوانید بهر يك از واحدهای بانک رهنی ایران در سراسر کشور مراجعه فرمائید



بانک رهنی ایران، بانک مسکن شما

چند کلمه توضیح
همانطور که میدانید خانه سازی در برخی از نقاط خارج از محدوده - بر خلاف گذشته - آزاد شده و مردم میتوانند طبق ضوابط و مقررات جدید - پروانه ساختمان بگیرند و شروع به خانه سازی کنند. مطلبی را که در زیر میخوانید در همین زمینه یکی از خوانندگان عزیز کاریکاتور بنام (حسن تفضلی) از مشهد برای ما فرستاده و راستش بخواهید بقدری بامزه و شیرین نوشته که حیفمان آمد چاپش نکنیم.



بخوانید که خالی از لطف نیست.

آسوده کسی که...
بله آقا، آسوده خودمان که هیچوقت به فکر خانه ساختن و کسب پروانه ساختمان و هزار و یک دردسر دیگرش، نمیافتیم اما بشنوید از اصغر آقا - والله بنده خیلی به اون گفتم، گفتم آقا جون این خرابه کاه و جوش نمی ارزه - ولی مگه حرف حالیش شد حالا هم داره دردسروش میگشه و بالاخره به حرف من رسید. عرض کنم خدمتتان چند وقت پیش جناب اصغر آقا که اجاره نشین بود تصمیم گرفت برای خودش و عیالش زمینی بخرد و خانهای بسازد اما خدا نصیب گرگ بیابان نکند چه خانه ساختنی.

جناب اصغر خان یک ماشین قراضه داشت ۱۳ هزار تومن فروخت ۱۰ هزار تومان هم با هزار من بمبیرم زنم بمیره، از مادر زنش قرض کرد و ۲۰ هزار تومان قرض از نزولخورها گرفت و بقیه اش را هم نمیدانم قرض کرد، دزدی کرد، قاچاقفروشی کرد خلاصه پولی سر هم کرد و زمینی در دورترین و بدترین نقطه شهر خرید که بسازد - اما حالا تازه دردسر شروع شده بود.

بنا یک عدد برای یک روز ۲۰۰ تومان عمده افغانی یک عدد برای یک روز ۵۰ تومان عملی ایرانی " " " ۱۰۰ تومان آجر خدات تومن - سیمان و وسایل دیگر همت عالی. هنوز دیوارش را یک متر بالا نبرده بود که بولدوزر شهرداری رسید و پنج شش نفر آرتیست از توش پریدند پائین.

آقا اینجا هیچکس اجازه ساختمون نداره کو پروانه است؟ بولدوزر زد تو دنده و فقط یک گاز کم داشت.

خرفانی در هوا.

* دیدم جای خیلی شیرین شد، چند دوری قاشق را برعکس گردوندم.
* کوری رفت به مطب چشم پزشک که ببینه نزدیک بین است یا دور بین.
* در شهری که بحد کافی دود موجود است، دود سیگار بلعیدن دیوانگی است.
* از جوانی تا بحال داشتم پول شهریه رو جمع میکردم، حالا میگن سنت زیاده، ثبت نام نمیکنیم.
* برای جواب حرف حساب باید رفت پیش معلم ریاضیات.
* چون حین رانندگی مست غرور بود جریمه اش کردند.
* دنده اتومبیل خراب بود - با دنده های خودم، دنده عوض کردم.
* طرف میخواست بریشم بخندد، اشتباهاً "به سبیلیم خندید.
* بند نافم را که بریدند، هیچ بار گناهانم نیز از پشتم افتاد و بی بند و بار شدم.
* خانه کلنگی ام را با روغن و دخترم را با جهیزیه به دیگران قالب کردم.
از . محمد شجری - مشهد

یکی از مامورین رو کرد به جناب اصغر خان و گفت، به وظیفه خودت آشنا هستی یا بگم راننده بولدوزر گاز بده؟
و اصغر آقا بیچاره پس از کلی التماس و درخواست آنها را راضی کرد؟
پس از رفتن آنها کارگرها گفتند - آقا حقوق امروزمونو بده. گفت - به شما فردا حقوق میدم امروز که دیدید چطور شد. و عمله ها و بناها ریختند سر اصغر آقا بخت برگشته یک فصل کنک حسابی نثارش کردند.
چند روز بعد دوباره سر و کله مامورین پیدا شد گفتند - یا (جریمه) بده یا میزنیم خراب می کنیم. گفت - دیگر پولی در بساط ندارم - زدند و خراب کردند. و حالا حدود یکسال است که اصغر آقا صبح با کارمندان شهرداری وارد شهرداری میشود و ظهر با آنها خارج می شود تا اول پروانه ساختمانش را بگیرد، بعد اقدام به ساختمان کند آیا با این وضع زمین و خانه نداشتن بهتر نیست؟ این است که از قدیم گفته اند آسوده کسی که خرن دارد از کاه و جوش خبر ندارد.
با امید به اینکه با توجهاتی که اخیراً در این زمینه ها بعمل آمده وضع بهبود یابد.
(حسن تفضلی - مشهد)

خبرها و تفسیرها



سهراب ابطحی

* اتومبیلهای چند میلیون تومانی تهران از نفس افتاده اند.
- عباس چرا پیاده ای؟ پس ماشینت کو
- ماشینم از نفس افتاده
- ای بابا حالا تو هم میخوای بگی که اون قراضه چند میلیون تومن می ارزه؟
* * *
* بادو روز تعطیل در هفته کمبود معلم رفع نمیشود.
- با چند روز تعطیل در هفته کمبود معلم رفع میشود؟
- با هفت روز تعطیل در هفته
* * *
* زن حامله در آمبولانس زائیده.
- سرمون که رفت، چرا این بچه هی آژیر میکشه؟
- آخه تو آمبولانس بدنیا آمده
* * *
* در بیمارستانها بجای بیمار کیف پولش را معاینه می کنند.
- آقای دکتر بیماری بنده تشخیص داده شد؟
- والله دروغ چرا، بیماری خودتون نه، اما کیف تون متاسفانه به درد خطر ناک بی پولی مبتلاست.
* * *
* زمین در طلوع زندگی چگونه بود؟
- اگه گفتمی زمین در بدو تولد چگونه بود؟
- ارزون بود.
* * *
* داروخانه داران گفتند که: داروهای اسهال و آسم جزو داروهای لوکس منظور شده است.
- او اعفت خانوم چرا این دواهای اسهال رو گذاشتن توی تون مهمونخونه تون؟
- آخه گفتن لوکسه ماهم گذاشتیمش اینجا
* * *
* مردی که روح خود را بدور دست میفرستاد و خبرهای جالب برای او می آورد.
زن - عزیزم چی شده چرا داری میلرزی؟
مرد - آخه روحم و فرستادم تهرون برام خبر جالب بیاره اونجا تو ترافیک گیر کرده و نمیتونه برگرد
* * *
* مد سال سرتا پا سیاه
- خانم تسلیم عرض میکنم. نمیدانید چقدر از اینکه شما را سیاه پوش میبینم ناراحتم.
- اصلاً "ناراحت نباشید، چون امسال مده
* * *
* استاندار ایلام ۱۲۰۰ مشاور انتخاب کرد.
- ببینم امروز تو استانداری حلوا خیر میکنی که همه دارن میرن اونجا؟
- نه بابا امروز روز مشاوره است
* * *
* سگ کیلویی ۴۲۰ تومان
- آقا این سگ چنده؟
- کیلویی ۴۲۰ تومن
- لطفاً دو سیرو نیم بدین
* * *
* خانم عزیز از نداشتن اطلاعات فنی در باره اتومبیل وحشت بخود راه ندهید
- مهربی جون چرا مضطربی، مگه جن دیدی؟
- نه بابا ترسم از اینکه اصلاً "اطلاعات فنی درباره ماشین ندارم اصلاً ناراحت نباش هر وقت ماشینت خراب شد به گوشه پارک کن و بایست کنار ماشین، در یک چشم بهم زدن هزار تا متخصص فنی پیدا میشه.
- راست میگي؟
- خودم هزار بار امتحان کردم. ولی بهت بگم باید خیلی مواظب باشی.
- مواظب چی؟
- مواظب اینکه یک دفعه ضربه فنی نشی



قرص

گارسن کاباره همراه صورت حساب یک قرص هم برایم آورد. پرسیدم. این قرص دیگه مال چیه؟ گفت. اینم قرصیه که سر درد ناشی از شنیدن صداهای انکرا لاصوات خوانندگان این کاباره رو خوب میکنه!

ساختمان سازی

شنیده شده "رضا فاضلی" هم قاطی ساختمان سازها شده است! امیدواریم این هنرمند شهیر لااقل ساختمان هایش را مثل فیلم هایش باسماهای و خنده دار درست نکند.

معرفی شوهر

به میمنت و مبارکی خانم "فیروزه" خواننده سراهای خاکی هم برای چندمین بار ازدواج فرمودند اما موضوعی که باعث تعجب شده این است که خواننده مزبور به خبرنگاران اظهار داشته نمیخواهم باین زودی شوهر خود را معرفی کنم. وقتی از ته و توی قضیه سر در آوردم معلوم شد که علت امتناع خانم فیروزه از معرفی شوهرش این است که ایشان نمیخواهند شوهر شان را پیش سر و همرس خجالت زده ببینند!

همبازی

خبری چاپ شده بود در یکی از مجلات که بزودی "اسل ساین" در یک فیلم با "ایرج قادری" همبازی میشود. راست گفته اند که حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه ای بدو پیوستند. حال نقل این علیا مخدره سراپا هنر است و آقای "ایرج قادری" سراپا هنر تر از ایشان!

آمد بصرم گفتم. خانم "نازی افشار" هم که دوباره به میدون اومده. گفت. آمد بصرم از آنچه میترسیدم!



— خواهر جون بجنوبن که تهرون بدجائی نیست!



— خانم فروزان چرا دیگه تو فیلم بازی نمیکنی؟
— همون فیلم های قبلی ام که آبروی سینما تونو برد واسه هفت پشتون کافیه!

خستگی

خانم "بتی" خواننده شهیر دنیای موزیک ایران طی یک مصاحبه پر شور مطبوعاتی اعلام فرمودند که خوانندگی مرا خسته کرده است. زیدی که این مطلب را خوانده بود می گفت: — فکر میکنم در چاپ این خبر به مختصر اشتباهی رخ داده چون حتم میدونم که منظور خانم بتی این بوده که شنوندگان از خوانندگی من خسته شده اند! من از خوانندگی خسته شدم!

سبب خیر

خبری بود در یکی از مجلات باصطلاح هنری که لباس های هنرپیشگان سریال ایرانی شراب خام، دزدیده شده و بهمین سبب ساختن این فیلم به تعویق افتاده است. راه میرسه و برای تلویزیون سریال درست میکنه، بنابراین باید منتظر باشیم تا خواجه حافظ شیرازی هم از خاک سر بلند کنه و به سریال سازی دست بزنه.

سریال سازی

از خبرهای مضحک هفته قبل یکی این بود که خانم "ثریا قاسمی" هم بزودی برای تلویزیون سریال خواهد ساخت، دوستی با تمسخر می گفت: — اینطور که هر کس از گرد راه میرسه و برای تلویزیون سریال درست میکنه، بنابراین باید منتظر باشیم تا خواجه حافظ شیرازی هم از خاک سر بلند کنه و به سریال سازی دست بزنه.



— مادر جون عیبی نداره، هنرمند شدن این حرفه رو هم داره!



— از کجا فهمیدی شوهر ایده آل؟
— از ثروتش!

رنگارنگ

* وقتی که دلش درد گرفت آواز ایدل ایدل سر داد.
* بقدری در خودش فرو رفته بود که دیگر دیده نمیشد.
* از بس غذای شور خورده بود بانمک شده بود.
* آرزویش بقدری بزرگ بود که در مغزش جا نمیکرفت.
* مامورین آتش نشانی آنقدر آب روی خانهای که آتش گرفته بود ریختند که اهالی آن در آب خفه شدند.
* مامور رسیدگی به شکایات از زیادی شکایات شکایت کرد.
* او که در کلاسهای شبانه درس خوانده بود فقط شبها میتوانست کتاب بخواند.
* داریوش امین پوری — آبادان



— پرونده های سوء استفاده شکر رو کجا میری؟
— میبرم بقالی توش پنیر به پیچم! ع — مقصودی

بقیه پیش پرده ..

و بعد قبل از فرستادن نامه رفتند پیش آقای رئیس حسابداری که نامه را کنترل کند.
آقای رئیس با خوشروئی آنها را پذیرفت و قبل از باز کردن نامه گفت: — راستی احمد آقا، از این موضوع هیچکس نباید بوئی ببره... میدونی که مردم حسودن.
— بعله... قربان میدونم، ممکنه خوف در بیان.
آقای رئیس وقتی چشمش به رقم نامه افتاد یکهو چشمهایش گرد شد نامه را پرت کرد روی میز دادزد. مگه شماها مفرز خر خوردین هر تابلو صدو چهل تومن؟
— ولی...
— ولی وزهر مار... همین شماها هستین که وضع هنرمندان مارو بخطر میاندازین.
احمد آقا تصمیم داشت رقم را کمی پائین بیاورد که آقای رئیس ادامه داد: —
— مرد حسابی، چرا انقدر گدا بازی در آوردی بنویس سیصد تومن، چهار صد تومن.
نادرخان رو کرد به احمد آقا و گفت: — ناکس داره مسخره میکنه؟
— آره چطوره بگم صدو ده تومن؟
آقای رئیس دوباره داد زد.
— فهمیدین چی گفتم؟ بنویس چهار صد تومن.
— شوخی میفرمائید. خودمون هم خجالت می کشیم نمک به زخمون نپاشین.
— شوخی چی چیه؟ — مرد حسابی دارم جدی میگم شوخی که جاش اینجا نیست.
— چار صد تومن یعنی چهار تاصد تومنی — بعله یعنی همون چهار هزار ریال اصلا "بنویسین پنجهزار ریال که رقم سر راست باشه."
نادرخان سرش را گذاشت زیر گوش احمد آقا و گفت: — من که گیج شدم این یارو داره راست

بقیه حالگیری...



بروز ضرب المثل های فارسی آورده.
ضرب المثل های خارجی
— برو فکر BREAD کن که خربزه WATER است.
— هر کی خربزه EATING پای لیزش هم SETTING
CAT دستش به MEAT نمیرسه میگه پیف پیف بو میده.
— حالگیر — در عوض دستش به تو که میرسه.
* * *

حالا که به آخر خط رسیدیم، باهم مطلب بیمزه و اعصاب خرد کن خانم ملیحه سلیمان اوغلی از "تهران" را هم میخوانیم و به روان پاکش درود میفرستیم.
مرگ
روزی در محفلی صحبت از مرگ بود و هرکس میگفت که دوست دارد مرگ چگونه به سراغش بیاید، یکی از جا برخاست و گفت: — من دوست دارم شب بخوابم و صبح که بیدار شدم ببینم مردام حالگیر — خدا کنه تو هم به آرزویت برسی.
* * *

خب دوستان برنامه این هفته حالگیری هم تمام شد، یکبار دیگه برای همه بیماران آرزوی سلامت عقل و روان میکنم و امیدواریم خداوند خودش سر عقلشون بیاره. تا هفته آینده شب برهمه عقل باختگان خوش.
* * *

معما نیست بازرگانان سرد و راهی و بلکه سه راهی گیر کرده اند مردم خرمشهر میگویند وقتی ترمینال که زیر نظر میدان سیمین پاک اداره میشود وسیله تخلیه و بارگیری ندارد علاوه بر آن نیز مدیریت هم نیست و استیو درنگ کارگر ندارد و یا اگر دارد بموقع انجام وظیفه نمینماید و کارها متوقف میماند چه لطمه ای میتوان گفت به اقتصاد مملکت وارد خواهد آمد بدینوسیله جا دارد مسئولان توجه سریع در این خصوص مبدول فرموده ترمینال و استیو درنگ را بوظیفه خطیر خود آشنا سازند زیرا ترمینال (سیمین پاک) بوظایف خود عمل ننموده و ضعف مدیریت بازرگانان را ناراضی و ناراحت نموده است ناگفته نماند که عدم مدیریت میتوان گفت عدم درک مفاهیم انقلاب است.
ع — مقصودی

بقیه حالگیری...

غذای من چکار میکند؟
گارسون — خیلی ممنون، خیلی وقت است که دنبالش میگردم.
* * *

آقای مختار محمود آبادی از "سیرجان" از آنجا که اختلالاتی در مغزش ایجاد شده، اخیراً "بصورت" یک متخصص حرفه ای در امور لطیفه های مربوط به دیوانه ها درآمده است. اینهم نمونه ای از لطایف دیوانه کننده ایشان.
چراغ قوه
دیوانه اولی — بیا من این چراغ قوه را روشن میکنم تو بشین روش برو کره ماه.
دیوانه دومی — مگر من دیوانه نام، بلکه تو چراغ را خاموش کردی و من از اون بالا افتادم و مردم حالگیر — نترس، بادمجون بم آفت نداره.
* * *

حرف لطیفه شد، بد نیست این لطیفه را هم از آقای علی نادی از "نجف آباد" داشته باشید.
جواب منطقی
مردی شخصی را دید که یک غاز زیر بغلش گرفته بود و میرفت رو کرد به او گفت: — با این خر کجا میروی؟
مرد گفت: — این غاز است و خر نیست.
مرد دومی با خونسردی گفت: — من با تو حرف نمی زدم، با غاز بودم.
حالگیر — منم همینطور.
* * *



حالتگیری

نکردن هیچ مطلبی، در نامه‌های خودش رو شیک پوش ترین و خوش تیپ ترین جوان بندر "ماهشهر" معرفی کرده، ما هم بخاطر قدردانی از این آقا که برایمون هیچ مطلبی نفرستاده و مزاحم ما نشده، اقدام به چاپ عکس نامبرده می‌کنیم. حالگیر - گریه نکن، بچه وگرنه می‌گم رضا ریحانی بخورت ها.

خانم گل مریم از "تهران" زور زده و به حالگیر چنین پیشنهاد کرده.

تیمارستان

حالگیر جان تو روانکاو تو داری دکترای افتخاری با این برنامه حالگیری چه خوب بود می‌ساختی تیمارستان حالگیر - از قضا در فکرش هستم.

مدتی بود که از دست لطیفه های ارسالی خانم سهیلا اعتصامی دانشجو سابق و کارمند فعلی تهرانی راحت بودیم که بدبختانه دوباره گیر لطایف این سرکار خانم ضد حالگیری افتادیم.

زبان خارجی

روزی یک نفر از دوستم که مدعی است چهار زبان خارجی بلد است سؤال کرد داری چی می‌خوری؟ و دوستم جواب داد. آستین مرغ. که البته منظورش بال مرغ بود.

حالگیر - چقدر بامزه!

آقای نورالدین فریور - همون فرزند معروف لرستان - با خط بسیار خوش شعر بسیار ناخوشی سروده که می‌خوانید.

پاپوش

دو هنرمند عاقل و با هوش این یکی داریوش و آن گوگوش هم صدا گشتند و هم آواز تا بگیرند از خلاقیتش (یعنی توشه مترجم) کاش پیدا شود زنی دیگر که بدودز برایشان پاپوش حالگیر - لطفاً خاموش.

آقای حلیل عقل‌مندی از "بابل" لطیفه‌ای فرستاده و ثابت کرده همونطور که به کج می‌گن زلفعلی به ایشون هم می‌گن عقل‌مند.

اتوبوس مسافربری در حال حرکت بود که راننده فریاد زد کسی جا نمانده؟

یک مسافر در جواب گفت. آبرار جان، برو که هر کس جا مانده خودش می‌گه من جا ماندم. حالگیر - مثل تو که می‌گی

از قافله عاقل ها جا موندی.

لطیفه زیر اثر تراوشات مغز گرما زده آقای علی حیدری از "آبادان" است. که با کمک محمدباقر حیدری برادر هنرمندش سر هم کرده و ارسالیده است. این شما و اینهم عکس و لطیفه این مردم آزار آبادانی.



آمار غلط

معلم - جمعیت ایران چند نفره؟
شاگرد - آقا ۳۳ میلیون نفر
شاگرد دیگر - غلطه، ۳۳ میلیون و ۲ نفر، چونکه همسایه بغلی ما دیشب دو قلو زایید. حالگیر - زاییدی.

آقای محب الله پرچمی از "بندر فرحان" با ارسال یک لطیفه عجیب و غریب حسابی حال ما را گرفته، ایشون کلمات لطیفه را از چپ به راست و به عبارت دیگر بر عکس نوشته که خواننده بیچاره خودش باید زحمت برعکس خواندن این لطیفه را بخودش بده، مثال - "تفگ" خوانده میشه "گفت".

مفساتم

یدرم - شپ - رتکد - تفگ - لاح - نم - زا - لاح - کس - هرتدب. رتکد - تفگ - مفساتم - اقا - امش - دیاب - هب - کی - کشز - پماد - هعجارم - دنیک. حالگیر - خدا هر چی آدم آزاره لعنت کنه.

واقعا "آدمیزاد" با خواندن لطیفه آقای غلامرضا فرهمند شاد از "تهران" از تهرانی بودن خودش احساس خجالت می‌کنه.

کتاب سعدی

معلم - بگو ببینم سعدی در سال ۷۷۰ قمری چه کتاب نوشت؟ شاگرد - نمیدانم، چون اون موقع من بدنیا نیامده بود. حالگیر - کاشکی حالا هم بدنیا نمی‌آمدی.

از "تهران" یک آدم عاقل نمای دیگه بنام آقای تخم دو زرده لطیفه‌ای ارسالیده که خواهید خواند

لازم به توضیح نیست که تخم دو زرده اسم مستعار آقای م - غفوری نام می‌باشد، به تخم دو زرده آقای تخم دو زرده توجه کنید.

طبقه اول

یک نفر با عجله وارد مطب دکتر ی شد و گفت. آقای دکتر عجله کنید و بیاین با من بریم خونه ما، زنم تب داره. دکتر پرسید. خیلی بالاست؟ مرد جواب داد. نه نه همین طبقه اوله. حالگیر - نکنه بالا خونه‌ای باشه که تو اجازه دادی؟

پاز هم از شهر فاقد گل و بلبل "تهران" معرفی داریم از آقای امیرمحمد سروش که با سرودن شعر زیر خواسته روی ارتعاشات درهم و برهم مغزش سرپوشی بگذاره.

توبه‌های باصفا

اگر زن نباشد درد مندیوم وگر باشد زبوسه تنها برنجیم در سینه مردان وفا می‌بینم در سینه زن‌ها دوتوپ باصفا می‌بینم
حالگیر - لابد توی کله خودت هم گج می‌بینی.

نخیر، مثل اینکه این بیمزه نویس های تهرانی به این زودیها خیال ندارند دست از سر کچل

حالگیر بردارند. به جهنم، این لطیفه را هم از آقای امیر صفرا بادی فراهانی از "تهران" داشته باشید تا ببینیم بعد چی پیش میاد.



آبکش

زن یک گانگستر در آشپزخانه بود که همسرش او را صدا زد. - هی "جو" مسلسل دستم دست است؟

- آره، می‌خواهی چه کنی. - هیچی آبکش را پیدا نکردم می‌خواستم ماهیتابه را به آبکش تبدیل کنی. حالگیر - کاشکی اینکار رو با کله تو هم می‌کرد.

مطلب جفت گونه زیر را آقای حسنعلی کریمی از "برازجان" نوشته که لازمه بعد از چاپ شدن کاغذش خرما پیچیده بشه. وریزیده یکی بود یکی نبود

دوستی داشتم که نامش بود مارگیر و اسمش را عوض کرد و گذاشت سوسمارگیر گفتم که چرا اسمت را عوض کردی بگفتا ز دست این جناب حالگیر حالگیر - پس مواظب باش دوست اشتباهی بجای سوسمار نگیرت.

چرت و پرت نویسی یکی از مشخصات آقای جواد محسنیان هروی از "مشهد" است. مطلب بیمزه زیر یکی از آثار قلمی این ادیب با ذوقه.

برنامه سینماها

در سینما "نیست در جهان" هندوانه بیباک سینما "برو پیداش نمی‌کنی" خربزه ترسو سینما "نری سنگینتری" - مرغ سکنی سینما "اسم نداره" - بادمجان مشکی حالگیر - یعنی مثل خودت.

اینده‌ای از بخت بد خانم لیلا بختیاری راد از شیراز با نوشتن یک لطیفه تازه تعمیر به جنگ با اعصاب حالگیر بیچاره رفته است.

جوینده موفق

مشتري - آقا این دکمه در بقیه در صفحه ۲۰

در اینجا...

در آنجا...

در همه جا...

فقط کانادا برای



جناب آقای حاج رضا اسدی زاده
انتخاب بجای شما بسمت ریاست اطاق اصناف خرمشهر باعث
خرستندی اهالی خرمشهر گردید بدینوسیله اینجانبان نیز بنوبه
خود این انتخاب بجا را تبریک گفته توفیق شما را در راه خدمت
بمردم این مرز بوم خواستاریم .
محمد حقیقت کیش - محمد صادقی - سورن

آقای علی خرم که خدماتش در شهرداری خرمشهر سالهاست
منشاء اثر بوده و از این جهت محبوبیتی بسزا بین مردم این مرز
بوم کسب نموده مشارالیه در اثر جدیت و زحمات شبانه روزی بی شائبه
خویش توانست بسمت شهردار این شهرستان مرزی منصوب گردد
بدینوسیله مردم خرمشهر توفیق بیش از پیش این عنصر شاهدوست
و وطن پرست را از خداوند خواستارند .

آقای هاشمی شهردار خرمشهر بسمت ریاست حزب رستاخیز
ملت ایران در خرمشهر منصوب که انتصاب نامبرده نهایت ایجاد
خرستندی بین اهالی خرمشهر نموده بدینوسیله توفیق ایشان را در
راه خدمت بشاهنشاه و مردم از خداوند خواستارند .
عبدالله مقصودی نماینده مطبوعات

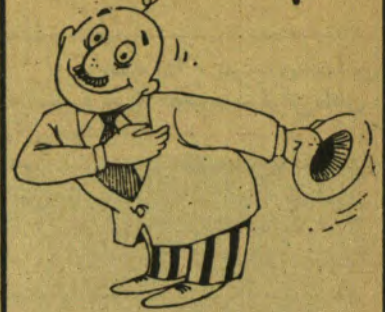
ضرب المثل‌های مدرن

* گریه دریخچال رو نمیتونه
باز کنه ، میکه گوشتش یخ زده است .
* با گوشت ، گوشت ، گفتن
دیزی درست نمیشه .
* فضول را بردند جهنم ، گفت
یالا منو ببرید بهشت .
* عطر آنست که خود ببویید
نه آنکه رادیو با دیمبل دیمبل بگوید
* تا تو با اتوبوس بری ماما
بیاری بچه دیپلمش را گرفته رفته
سرکار .
* برق تهران به آفتاب می‌گه
بخواب حال نداری .
* موشه به لونه‌ش نمی‌رفت
بردنش کارخانه کولا سازی .
(تیمور علیان نژادی)

حرفهای مفت

از لیلا بختیاری راد - شیراز
آنقدر خوشحال شده بود که
در لباسش نمی‌گنجید مجبور شد لخت
شود .
این روزها برای رسیدن به
ترقی از آسانسور استفاده می‌کنند
نه نردبان ترقی .
*
برای اینکه کسی پا در کفشش
نکند اصلا " کفش نمی‌پوشید .
*
می‌دانی قدیمها چرا دزد
فراوان بود ؟ دومی . نه
اولی چون مردم نیازمند
فراوان بود .
دومی به حالا که ما بی نیاز
پشت‌میزنشینش را هم در حال دزدی
می‌بینیم .

چاق سلامتی



با خورندگان .

بحر الطویل قشنگ شما را چاپ
کردیم . . .
خیلی سپاسگزار خواهیم شد
که در خلال مجال و فرصت هایی که
دارید با هم از این قبیل بحر الطویل
بامزه - بسازید و برایمان بفرستید .
* آقای کوروش استوار - شیراز
- متاسفانه هیچکدام از مطالب
ارسالی شما را نتوانستیم چاپ
کنیم .
ضمنا " همکاران کاریکاتور
مقابل " شما سلام می‌رسانند .
* آقای بیژن آمر - اهر
- لطفا " با نماینده کاریکاتور
در شهر خودتان تماس بگیرید و
درباره موضوعی که اشاره کرده‌اید
تبادل نظر کنید و بما اطلاع دهید
که برای زودتر رسیدن مجله به اهر
چکار باید بکنیم و چه تصمیمی
میتوانیم بگیریم .
ضمنا " حل جدول هایی که
احتمالا " دیر بدست ما میرسد -
حق فرستندگان آن ضایع نخواهد
شد چونکه آنها را در شماره‌ی بعدی
مجله - در قرعه‌کشی شرکت میدهم .
* آقای همت اله علانی - تهران
- برندگان جدول همانطور
که بکرات نوشته‌ایم بقید قرعه
انتخاب میشوند و خودمان هم
نمیدانیم چرا شهرستانی ها -
شانس بیشتری دارند .
در هر صورت امیدواریم شما
هم بالاخره یکروز برنده شوید .
* آقای محمد بخت آزما
- طرح جدول ارسالی از
نظر خودتان - بطوریکه نوشته‌اید
اشکالی ندارد - ولی از نظر ما
اشکال دارد اگر جدول های مجله را
با دقت بخوانید بهترین الگو و
راهنمای شما خواهند بود .
* خانم معصومه همتی زاده - آبادان
- وجه اشتراک یکساله
کاریکاتور برای لندن دو هزار و
شصد ریال است که باید این
مبلغ را همراه با آدرس دقیق و با
خط خوانای لاتین بفرستید تا ترتیب

* آقای حسین پازوکی - تهران *

سه جلد کتاب مورد تقاضا را
برایتان فرستادیم و از علاقه مندی
شما نسبت به مجله خودتان نیز
صمیمانه متشکریم .
* خانم معصومه خزانه ها - تهران
- تا کنون در چاپ جدول های
مجله خیلی بتدرت چنین اشتباهی
رخ داده است - بهرحال سعی میکنیم
که در آینده ، این چنین اشتباهاتی
حتی الامکان تکرار نشود .
* آقای محمد جهانگیری - بندرعباس
- بله ، محتوای اغلب
نشریات - همانطور که اشاره کرده‌اید
عبارتست از قهر و آشتی فلان
هنرپیشه - گم شدن ساعت فلان
خواننده - خالی شدن باد لاستیک
فلان باصطلاح هنرمند - و امثال
اینها . . .
ما بارها از این قبیل نشریات
و این قبیل چرندیات انتقاد کرده‌ایم
و البته باز هم این کار را ، ادامه
خواهیم داد .
* آقای حمید باقری - کرج
- همانطور که ملاحظه کردید



توافق !

ارسال مجله را بدهیم .
در ضمن اگر فلان روزنامه
فروش - مجله‌ای پاره یا خراب بشما
فروخته میتوانستید آنرا پس بدهید
و عوض کنید - اینکه دیگر مطرح
کردن ندارد .
* آقای کیوان خالق زادگان - اصفهان
۱ - مجلات مورد نیاز را
برایتان فرستادیم .
۲ - مدتی است سهمیه
اصفهان را بعلی قطع کرده ایم
۳ - قیمت سه جلد کتاب
منتشره کاریکاتور هر کدام ۵۰ ریال
است .
* آقای حسین اکبری - نیشابور
- مطلب ارسالی متاسفانه
قابل چاپ نبود
* آقای حسین یعقوب پور - مشهد
- لطفا " شما هم به جواب

بالا توجه کنید و در ضمن اگر
خواستید باز هم برایمان مطلب
بفرستید سعی کنید در یک‌روی
کاغذ باشد و با خط بهتر و خواناتر .
* آقا یا خانم الف - شیراز
- داستان (وصله و جای
بوسه) خوب و جالب بود ولی
متاسفانه در جای دیگری قبلا چاپ
شده و ما از چاپ تکراری آن
معدوریم .
* آقای عبدالله چرمچی

- جدول شماره ۴۴۶ با
وجودیکه اشتباه چاپ شده بود ولی
بسیاری از خوانندگان ما آنرا حل
کردند و فرستادند و این دلیل
آنست که برخی از خوانندگان
کاریکاتور - سالها جدول حل
کرده‌اند و در این کار تسلط و مهارت
دارند .

آگهی استخدام استخدام دائم کارگر ساده



شرکت سهامی تولید و انتقال نیروی برق ایران "توانیر" وابسته
به وزارت نیرو به تعدادی کارگر ساده با حداقل مدرک ششم ابتدائی
نیازمند است .
داوطلبان واجد شرایط می‌توانند بمنظور ثبت نام و کسب
اطلاعات بیشتر روزهای دوشنبه ۳۶/۹/۱۴ و سه شنبه ۳۶/۹/۱۵
با همراه داشتن مدارک زیر به اداره استخدام این شرکت واقع در
تهران میدان ونک خیابان برزیل ساختمان مرکزی اداره استخدام
مراجعه نمایند .
۱ - اصل شناسنامه
۲ - اصل مدرک تحصیلی
۳ - اصل کارت پایان خدمت یا معافیت دائم
۴ - عکس ۳×۴ یک قطعه
۲۰۲۴۷/م/الف

حراج . .

تعدادی اثاثه و وسائل از قبیل میز و صندلی و کمد فلزی و
ماشین تحریر و وسائل تاسیساتی متعلق به صندوق تأمین اجتماعی
به علت مستعمل بودن آنها بفروش میرسد ، لذا از خریداران اینگونه
وسائل دعوت میشود جهت خرید اثاثه اسقاط را ساعت ۱۰ صبح
روزیکشنبه ۲۰ آذرماه ۳۶/ در محل پارکینگ صندوق تأمین اجتماعی
واقع در خیابان سپه ، مقابل دانشکده افسری حضور بهم رسانند .
بدیهی است بهای اثاثه مذکور با اضافه هزینه ارزیابی به میزان
۳٪ که توسط کارشناس رسمی تعیین میگردد در محل دریافت خواهد
شد .
ضمنا " خریدار یا خریداران موظفند بلافاصله پس از خرید اثاثه
مورد بحث نسبت به خروج آنها از محل مذکور اقدام نمایند در غیر
اینصورت صندوق تأمین اجتماعی در مورد نگهداری آن تعهدی
نخواهد داشت .
هر گونه عوارض و مالیات و هزینه درج آگهی که باین معامله
تعلق گیرد بعهده خریدار میباشد .
صندوق تأمین اجتماعی
۱۹۸۹۹/م/الف

۲۰۲۵۱ م/الف



نردی پیت

اعلامیه شهر داری پایتخت

در اجرای مقررات ماده ۵ آئین نامه اجرائی قانون تکمیل و اجاره واحدهای مسکونی از کلیه مالکین واحدهای مسکونی که عملیات ساختمانی آنها باتمام رسیده و یا تخلیه و آماده بهره برداری میباشد دعوت میشود حداکثر ظرف سه ماه از تاریخ ۳۶/۹/۲۸ مشخصات و محل وقوع ملک و پلاک ثبتی و نشانی کامل ملک و اقامتگاه قانونی خود را طبق فرم زیر تعیین و بشهرداری منطقه تسلیم و رسیداخذ نمایند چنانچه مالکین اینگونه املاک یا قائم مقام قانونی آنها ظرف مدت مقرر مشخصات ملک خود را بشهرداری اعلام نکنند شهرداری پایتخت راسا ملک آنان را - شناسائی و در صورت احراز خالی بودن ملک نسبت به اجاره آن به متقاضیان موافق مقررات و ضوابط قانون مزبور اقدام و کلیه هزینه های مصروفه را از محل مال الاجاره برداشت خواهد کرد و در اینصورت مالکین اینگونه املاک حق اعتراض بعمل شهرداری و حق استفاده از مقررات ماده ۸ قانون را نخواهند داشت .

فرم مربوط به مشخصات خانه های خالی و آماده بهره برداری (بوسیله مالک یا نماینده قانونی او تنظیم گردد)

الف - مشخصات مالک یا مالکین	شغل	محل اقامت : شهر	خیابان	کوچه	پلاک
۱ - نام و نام خانوادگی					
۲ -					
۳ -					
۴ -					
ب - مشخصات ملک :					
محل وقوع ملک : شهر	خیابان	کوچه	پلاک آبی	پلاک ثبتی	
نوع : خانه	آپارتمان	تاریخ اتمام بنا			
مساحت کل (مترمربع)	مساحت زیر بنا	تعداد طبقات			
تعداد اطاق	آشپزخانه	حمام	توالت	پارکینگ	انبار
تجهیزات :					
آب لوله کشی	برق	تلفن	کولر	موکت	سایر
نوع مصالح : آجر و آهک	بتون آرمه	خشت و چوب	سایر		
علت خالی بودن خانه ؟					

تذکر مهم : برای هرواحد مسکونی يك فرم تنظیم شود - برای ساختمانهاییکه بیش از ده واحد مسکونی (آپارتمان) دارند تعداد کل واحد مسکونی نیز قید گردد .

پیشانی پرده

استعلام!



اسم پی مسمی
گفت: بفرمائید اسم این مرکز
بررسی قیمت‌ها را عوض کنند و
بگذارند سازمان افزایش قیمت‌ها
گفتم: چرا؟
گفت: قضیه مرغ و تخم مرغ و که شنیدی
گفتم: همون که میگی اول مرغ بوجود
آمد یا تخم مرغ؟
گفت: ها بارکاله. حضرات
انگار مثل تلفن‌های عمومی شرکت
مخابرات دو زاریشان دیرمیافتد.
گفتم: چطور؟
گفت: هیچی اول آموزشگاه‌های
رانندگی سرخود و بدون نظر مرکز
بررسی قیمت‌ها، نرخ آموزش رانندگی
را صد ریال می‌برند بالا، دو سه
ماه بعد مرکز بررسی قیمت‌ها میاید
بررسی میکند که بله قیمت آموزش
رانندگی از این پس رسماً صد ریال
رفته بالا.
گفتم: ای بابا چه اشکالی
داره... شاید فروشنده‌ها (تله

وزن کم کردن
از اخبار هنری یکی هم
این بود که هنرمندان رادیو تعطیلی
هفته‌ای سه چهار کیلو لاغر میشوند

ضرب‌المثل مناسب با خیابانهای تهران در هنگام یخ بندان.



— علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

(احمد آقا، در حالیکه دلش
مثل سیرو سرکه میجوشید گوشی تلفن
را بر میدارد)
— الو... جانم... نادر
جان تویی؟ گوش کن... آره میدونم
... بابا گور پدر اون بابا ببین
من خودم بهت زنگ میزنم. خوب
میفرمودید قربان داریم بجاهای
حساس میرسیم.
— به‌بین عزیزم... به‌بین...
موسسه ما احتیاج به پونصد تا تابلوی
راهنما داره... قراره کشیدن تابلو
رو به مناقصه بذارن... من...
فکر کردم خوب چراغی که به خانه
رواست به مسجد حرومه... گفتم
چرا غریبه‌ها بخورن؟ بذار خودی‌ها
به نون و نواخی برسن بعدش هم مارو
(دعا) کن... مستحق تر از احمد
آقای مادیکه کیه؟
— قربان محبت آقای رئیس
... حالا این (دعا) واسه ما چقدر
آب میخوره؟
— ای بابا بجان عزیزت من
اهل زدو بند نیستم. همماش‌نوش
جونت. کار غیر قانونی که نمی‌کنی
حق مسلمته.
— یعنی...
— نه بجان احمد آقا، اصلاً...
— حتی...
— به ارواح پدرم اگه حرفی
بزنی با این سیگار (مریت) که دسته
لبت رو جیز میکنم.
— قربون شما... محبت دارین...
— بعله... چه بهتر که کارگر هنرمندی
مثل تو به آلف و الو فی برسه.
— حالا باید چکار کرد؟
— هیچی جانم... بهتره
بنشین حساب کنی که چقدر جنس
می‌بره... چقدر کار داره... چقدر
بگیری توش یه مقداری خوردی همین
و همین و بس، قربان تو.
و بعد از گفتن این حرف از اطاق
خارج میشود.
احمد آقا که عرق سرتا سربندش
را پوشانده با ناباوری شماره نادر
خان رامی‌گیرد و ماجرا را تعریف
می‌کند. نادر خان هم که متعجب
شده میگوید:
— من فکر میکنم که کاسای زیر
نیم کاسه است. نکنه (شینیل)
می‌خواد؟
— نه بچون نادر حتی یک قرون
— پس حتماً میخواد پوست خربزه
بندازه زیر پات.
— چطوری؟
— نمیدونم.
روز بعد نادر خان و احمد
آقا نشستند تمام هزینه‌ها را حساب
کردند چند بار ارقام را کنترل کردند
که گزک دست کی ندهند بعد پنجاه
در صد هم دستمزد کشیدند روی
آقا دیدند هر تابلو خرج در رفته
چهل تومان برایشان سود دارد.
از طرل شرکت خصوصی‌شان
نامهای نوشتند و رقم هر تابلو را
اعلام کردند یک هزار و چهار صد ریال
بقیه در صفحه ۴۰

احمد آقا، طراح و گرافیست
موسسه توی اطاق دارد چرت میزند
که یکهو در باز میشود و رئیس اداره
حسابداری یا خوشروئی وارد میشود
قبل از اینکه احمد آقا از جایش بلند
شود دست روی شانهاش میگذارد و
مانع بلند شدن او میشود. آنوقت
دست توی کشوی احمد خان می‌برد
و یک سیگار بیرون می‌کشد و بعد
لبخند زنان بطرف صندلی میرود و
خودش را ول میکند توی صندلی
احمد خان که همیشه دلش از رئیس
حسابداری خون بوده زورکی لبخند
متقابل میزند و بعد از صاف کردن
صدا میگوید:
— چه عجب قربان؟ این طرفا
خونه فقر اسرزدین؟
— اختیار دارین عزیزم، اختیار
دارین کار و بار که بمحمداله خوبه؟
— ای بد نیست
— میگم این کارهای طراحی
هم واقعا کار پر درآمدیست‌ها؟
چهار تا خط آدم می‌کشد روی کاغذ
و پنج شش هزار تومن کاسب میشه.
— ای بابا پنج شش هزار تومن
که نه...
— شنیدم غیر از اینجا یه شرکت
خصوصی هم دارین؟
— ما؟ ای... بعله...
شرکت که چه عرض کنم (با تردید) یه
دکه ماندنی است.
— خوب، خوب، مبارک باشه
به بینم یه چیزی بگم ناراحت که
نمی‌شین؟
— نه قربان (با ناراحتی) چرا
ناراحت بشم؟ (با ناراحتی بیشتر)
مگه چی شده؟
— هیچی میگم حیف از این همه
هنر که الکی داره هدر میره‌ها
— بعله چیکار کنم دیگه اینجا
هنرمند جماعت قدر و قرب ندارن دیگه
اگه اسم بنده بجای اصغر یا نژاد می‌بای
مثلاً "بود پیکاسو الان نونم تسوی
روغن بود."
— ای بابا، حالا هم اگه
بخوای میتونی نونت رو بکنی تسوی
روغن اونهم چه روغنی
— ای آقا، ما که اهل زدو بند
نیستیم (با تعجب) اصلاً مگه زدو
بندی هم وجود داره؟
— ای آقا، زدو بند چی‌ه؟
بفرمائید همکاری، بفرمائید
تعاون، بفرمائید خیرخواهی.
— بهر حال کسی که تا حالا با
ما (همکاری) نکرده.
— به بین احمد آقا تو که آدم
چیز فهمی هستی. نه؟



محصولات پاستوریزه پاک
تندرستی و نیرومندی شما را
در هر سنی که باشید تضمین می‌کند
تهیه شده در کارخانجات لبنیات پاستوریزه پاک



بیشتر کارهای انجمن شهرستان
جنبه نمایشی پیدا کرده است

انجمن شهرستان

و حالا يك برنامه سیاه بازی
تقدیم میگردد!

